سیری در

زندگانی امیر معاویه س

**تألیف:**

**مولانا محمود اشرف عثمانی**

**استاد دار العلوم کراچی**

**زیر نظر:**

**علامه محمد تقی عثمانی**

**ترجمه:**

**گروه علمی انتشارات اسحاقیه**

|  |  |
| --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | سیری در زندگانی امیر معاویه س |
| **نویسنده:**  | مولانا محمود اشرف عثمانی |
| **مترجم:** | گروه علمی انتشارات اسحاقیه |
| **محقق یا مصحح:** | علامه محمد تقی عثمانی |
| **موضوع:** | اهل بیت، صحابه و تابعین |
| **نوبت انتشار:**  | اول (دیجیتال)  |
| **تاریخ انتشار:**  | آبان (عقرب) 1394شمسی، 1436 هجری، 1437 قمری |
| **منبع:**  |  |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.****www.aqeedeh.com** |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** |
| www.mowahedin.comwww.videofarsi.comwww.zekr.tvwww.mowahed.com |  | www.aqeedeh.comwww.islamtxt.com[www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)www.sadaislam.com |
|  |
| contact@mowahedin.com |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[پيشگفتار مترجم 3](#_Toc432081974)

[مقدمۀ مؤلف 11](#_Toc432081975)

[زندگانی معاویه **س** 13](#_Toc432081976)

[تولد و كودكی 13](#_Toc432081977)

[تشرف به اسلام 15](#_Toc432081978)

[امير معاويه س از نظر صحابه 20](#_Toc432081979)

[امير معاويه س از ديدگاه تابعين 25](#_Toc432081980)

[فتوحات 26](#_Toc432081981)

[امير معاويه س و حضرت حسن بن علی س 33](#_Toc432081982)

[سيمای ظاهر و خصوصيات جسمي 38](#_Toc432081983)

[فرمانروايی و خدمات 39](#_Toc432081984)

[برنامۀ روزانه امير معاويه س 44](#_Toc432081985)

[بردبارى و مهربانی 45](#_Toc432081986)

[عفو و گذشت و حسن اخلاق 48](#_Toc432081987)

[محبت با پيامبر ج 49](#_Toc432081988)

[اطاعت از پيامبر ج 51](#_Toc432081989)

[ترس از خدا 52](#_Toc432081990)

[ساده زيستی، قناعت و استغناء 54](#_Toc432081991)

[دانش و تفقه 55](#_Toc432081992)

[وفات 56](#_Toc432081993)

[امير معاويه **س** درآيينۀ نوشته‌های دانشمندان شيعه 60](#_Toc432081994)

[گزيده‌اي از وصيت امير معاويه س به يزيد 66](#_Toc432081995)

[امير معاويه **س** در پرتو نوشته‌های خاورشناسان 70](#_Toc432081996)

[داستانی شگفت از زندگی امير معاويه **س** 71](#_Toc432081997)

[امير معاويه **س** از زبان حضرت علی **س** 76](#_Toc432081998)

پيشگفتار مترجم

معمولاً رسم دنیا بر این است که هرگاه انسان (به هر دلیلی که بوده) دوستدار و حامی کسی باشد، بهترین ستایش‌ها را نثارش می‌کند و ضعف‌ها و کمبودها را نادیده می‌انگارد و اگر نسبت به فردی بدبین باشد محاسن و خوبی‌های او را نیز به حساب بدی می‌گذارد، به گفتۀ سعدی:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یکی را که سر خوش بود از یکی |  | نیـازارد از وی بـه هـر انـدکـی |

ولی انصافاً حق، بین افراط و تفریط است، بدیهی است که هر شخص در کنار فضایل والا، بنابر طبیعت بشری، نکات ضعفی هم دارد، بی‌انصافی و کوتاه نظری است که به یک جنبه، نظر داشته و جنبۀ دیگر را نادیده بگیریم.

کتاب کم حجمی کـه پیش رو داریـد مختصـری است دربـارۀ زندگی و سیرۀ شخصیتی که خدمات ارزنده و سیمای راستینش، زیر آوارهای اتهام و تبلیغات سوء بیگانگان مخفی مانده است، شخصیتی که بنابر عواملی همۀ زوایای زندگی وی بی‌طرفانه مورد تحلیل و بحث قرار نگرفته است، بزرگمردی که امت اسلامی مدیون خدمات شایسته اوست، کسی که برای نخستین بار، در تاریخ اسلام به ساخت ناو جنگی مبادرت ورزید و نیروی دریایی ارتش اسلام را به ناوگان عظیم و نیرومند مجهز گردانید و به این وسیله موفق شد که جزایر متعددی را به قلمرو اسلام بیفزاید و امپراتوری روم را در هم شکند، سعادتمندی که رسول الله ج او را به عنوان دبیر و رازدار خویش برگزید و بهترین دعاهای پیامبر بزرگ را به خود اختصاص داد... ولی جای تاسف است که جهان امروز، فقط او را به عنوان فرمانده جنگ صفین می‌شناسند و از جایگاه والا و کارنامۀ اسلامی‌اش بی‌خبر است.

حال که سخن از جنگ صفین به میان آمد، مناسب است عقیدۀ متعادل اهل سنت را در این باره با اختصار بیان نماییم.

ما بر این عقیده‌ایم که جنگ صفین ناشی از یک اختلاف اجتهادی یا سیاسی بود نه جنگ دو مذهـب متفـاوت، گرچه دست‌های بیگانه بر اساس نقشه‌های یهودی، سعی داشتند که آن را رنگ دینی بدهند و در حقیقت آنان بودند که هرگاه آتش جنگ فروکش می‌کرد، به شعله ور ساخـتن آن مبادرت می‌ورزیدند.

توضیح این که بعد از شهادت حضرت عثمان س شورشیان، کنترل شهر مدینه را به دست گرفته بودند و نسبت به انتخاب یا انتصاب خلیفۀ بعدی، اختلاف نظر داشتند، عده‌ای نزد حضرت علی س و عده‌ای نزد حضرت زبیر س و عده‌ای دیگر نزد حضرت طلحه س رفتند تابه عنوان خلیفه با آنان بیعت کنند. اما هر یک از این سه بزرگوار، پاسخ رد دادند و آن‌ها را از خود راندند. وقتی از آنجا ناامید شدند، به حضرت سعد بن ابی وقاص س و سپس به ابن عمر س روی آوردند. آنـان نیـز نپذیرفتند، بنابراین حیـران و سـرگـردان مانده بودند، زیـرا می‌دانستند که اگر کسی بدون رأی و حضور آن‌ها انتخاب شود آنان را به قصاص خون امام مظلوم، خلیفه وداماد رسول الله س از دم تیغ خواهد گذراند.

این‌جا بود که مردم مدینه را جمع کردند و به آنان مهلت دادند که ظرف دو روز، خلیفه‌ای برگزینند و الاّ حضرت علی، طلحه، و زبیر و عـدۀ زیـادی را خواهنـد کشت، آنگاه مردم مدینه ناچار از حضرت علی س خواستند که به خاطر مصلحت اسلام، بیعت آنان را بپذیرد([[1]](#footnote-1)). اما ایشان خواسته شان را رد کرد و فرمود:

«دست از من بر دارید و دیگری را بخواهید و اگر من مشاور شما باشم بهتر از آن است که زمامدار شما باشم»([[2]](#footnote-2)).

اما خلافت را به او تحمیل کردند ؛ بدین گونه که پیش از همه، اشتر دست وی را گرفت و با او بیعت کرد، سپس بقیۀ مردم بیعت نمودند([[3]](#footnote-3)). و حتی عده‌ای به شرط اقامۀ حدود و قصاص قاتلان حضرت عثمان س بیعت کردند([[4]](#footnote-4)).

شورشیان و توطئه گران سبایی درجمع سایر بیعت کنندگان پنهان شدند و خودرا به عنوان سرباز و حامی حضرت علی س جا زدند و سپس بادیه نشینان و غلامان را نیز گرد خود جمع کردند و کوشیدند، بر ارادۀ حضرت علی س تسلط یابند، حضرت علی س به منظور آن که نیروی آن‌ها را تضعیف کند، دستور داد که عشایر و کسانی که از اطراف شهر آمده‌اند به خانه‌های خود برگردند، اما شورشیان که اینک بخشی از سپاه حضرت علی س قرار گرفته بودند از این کار جلوگیری کردند.

وقتی مردم، به خصوص بزرگان صحابه دیدند که این افراد با آنکه دست شان به خون امام مظلوم آلوده است، اوباش و اشرار را نیز گرد خود جمع کرده‌اند و در عین حال با بیگانگان یهود نیز در ارتباط هستند آن گاه از حضرت علی س خواستند که هر چه زودتر آن‌ها را مجازات کند و یادآور شدند که ما به شرط اقامه حدود، بیعت کرده ایم، آن حضرت عذر آورد و فرمود:

 «من نیز با شما موافقم، اما آنان فعلاً بر ما مسلط هستند و اینک بادیه نشینان و غلامان شما نیز به آن‌ها پیوسته‌اند، پس صبر کنید تا اوضاع آرام شود، آنگاه با نرمی و مدارا، این کار را خواهم کرد و اگر چاره‌ای نیابم با آن‌ها خواهیم جنگید»([[5]](#footnote-5)).

اما خونخواهان که در رأس آنان امیر معاویه س والی شام و پسر عموی حضرت عثمان س قرار داشت، می‌گفتند:

«باید قاتلان را دستگیر و به قتل برسانی یا به ما تحویل دهید یا آنان را از خود دور کنید و تا زمانی که آن‌ها را نزد خود پناه داده‌ای از فرمان شما اطاعت نخواهیم کرد».

قاتلان و شورشیان که بقای خود را در جنگ و اختلاف بین صفوف مسلمین می‌دیدند با همکاری بیگانگانِ یهودی به نشر اکاذیب و جعل اخبار پرداختند و سرانجام آتش جنگ را مشتعل ساختند، آری! جنگ ناخواسته درگرفت و شمشیرهای مسلمین به روی یکدیگر کشیده شد و دشمنان قسم خورده به آرزوی دیرینۀ خود رسیدند.

ما معتقدیم کـه نقـش اسـاسـی را در ایـن جنـگ، بیگانگان ایـفا می‌کردند و هر دو گروه (یاران راستین حضرت علی و معاویه) مسلمان بودند و سوء نیتی نداشتند واختلاف نظر دو گروه فقط درباره اولویت مجازات شورشیان وقاتلان بود نه در مورد خلافت، زیرا امیر معاویه مدعی خلافت نبود وفضایل حضرت علی را انکار نمی کرد بلکه مجازات قاتلان را بربیعت مقدم می‌دانست ولی حضرت علی بیعت را مقدم ودر اولویت قرار می‌داد ومی‌گفت: اولیای خون حضرت عثمان س نخست باید به دست من بیعت کنند آن گاه پس از آرامش اوضاع به یاری هم به شناسایی ومجازات قاتلان اقدام خواهیم کرد. رأی حضرت علی استوارتر ودرست‌تر بود([[6]](#footnote-6)).

 هرچند حق با حضرت علی س بود اما اشتباه امیر معاویه س نیز عمدی نبود و این جنگ، جنگ کفر و ایمان نبود، خود حضرت علی س به این مطلب تصریح کرده است آنجا که می‌فرماید:

«وَکَانَ بَدْءُ أَمْرِنَا أَنَّا الْتَقَيْنَا وَالْقَوْمُ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ، وَالظَّاهِرُ أَنَّ رَبَّنَا وَاحِدٌ، وَنَبِيَّنَا وَاحِدٌ، وَدَعْوَتَنَا فِي الْإِسْلاَمِ وَاحِدَةٌ، لاَ نَسْتَزِيدُهُمْ فِي الْإِيمَانِ باللهِ وَالتَّصْدِيقِ بِرَسُولِهِ، وَلاَ يَسْتَزِيدُونَنَا: الْأَمْرُ وَاحِدٌ، إِلاَّ مَا اخْتَلَفْنَا فِيهِ مِنْ دَمِ عُثْمانَ، وَنَحْنُ مِنْهُ بَرَاءٌ!»([[7]](#footnote-7)). «آغـاز کـار مـا ایـن بـود کـه ما و شامیان روبرو شدیم در حالی که پروردگارمان یکی و پیامبرمان یکی و دعوت ما به اسلام یکی بود، نه ما بیش از ایمان به خدای بزرگ و گواهی به پیامبری پیامبر او از آنان چیزی می‌خواستیم و نه آنان جز این از ما چیزی می‌خواستند، در همه کارها یکی بودیم جز این که در خون عثمان اختلاف نظر داشتیم و ما از این بابت بیگناه بودیم».

در گفتاری دیگر امیر معاویه س و یارانش را برادران اسلامی خود نامیده است: «إنما أصبحنا نقاتل إخواننا في الإسلام...» «امـا امـروز بـا بـرادران مسلمان خـود بـر اسـاس شبهه و تأویـل می‌جنگیم پس اگر وسیله‌ای بیابیم که پروردگار به آن وسیله پراکندگی ما را به جمعیت تبدیل کند به آن وسیله مایل و راغبیم»([[8]](#footnote-8)).

و در فرازی دیگر می‌فرمایند:

«وقد فتح باب الحرب بينكم وبين أهل القبلة». «باب جنگ بین شما و اهل قبله (نمازگزاران) باز شده است»([[9]](#footnote-9)).

و به همین دلیل یاران خود را از ناسزا گفتن به امیر معاویه س و یارانش منع می‌کرد و در حق آنان دعای خیر می‌نمود و می‌گفت:

«به جای ناسزا گفتن، باید دربارۀ آن‌ها می‌گفتید: خداوندا ! خون ما و آن‌ها را حفظ کن و میان ما و آن‌ها صلح و آشتی برقرار ساز»([[10]](#footnote-10)).

نیز روایت شده که حضرت علی س فرمود:

«مقتولان سپاه من و مقتولان سپاه معاویه س همگی در بهشتند»([[11]](#footnote-11)).

همچنین از امام باقر / روایت شده است که فرمودند:

«یک منادی از آسمان، در اول روز ندا می‌دهد که علی س و یارانش پیروز و رستگارند و یک منادی در آخر روز ندا می‌دهد که همانا عثمان س و یاران و طرفدارانش پیروز و رستگارند»([[12]](#footnote-12)).

بعد از این توضیح، خاطر نشان می‌سازیم که هدف از نگارش و ترجمه این کتاب، اظهار حق و حقیقت است نه فضیلت تراشی و بزرگ نمایی، و این بدان معنی نیست که امیر معاویه س از خطا معصوم بودند و هیچ گاه دچار اشتباه نشدند یا این که موضع وی در برابر حضرت علی س به حق نزدیک‌تر بوده است، یا از نظر فضیلت و جایگاه با حضرت علی س و خلفای پیشین برابر بوده است، بلکه منظور از این نوشتار آن است که هنگام داوری نباید یک طرفه قضاوت کرد و آن روی دیگر صفحه را نادیده گرفت. زیرا خداوند می‌فرمایند:

﴿وَإِذَا حَكَمۡتُم بَيۡنَ ٱلنَّاسِ أَن تَحۡكُمُواْ بِٱلۡعَدۡلِ﴾ [النساء: 58]. @و هنگامِ داوری در میانِ مردم، عدالت را رعایت کنید!.

حضرت علی س می‌فرمایند: «زبان دو جا بی‌انصاف است:

1- در نشر خوبی‌ها.

2- در فاش کردن عیوب و بدی‌ها».

بنابراین، پیروی از حضرت علی س و ارج نهادن به ایده ایشان وهمچنین پاسداشت مصاحبت پیامبر ج و اعتراف به فضایل رجال اسلام مقتضی است که از هر گونه داوری افراطی و یک طرفه پرهیز شود و همچون حضرت علی س این اختلاف و درگیری را، اختلاف برادرانه بدانیم وبنا بر توصیه قرآن، داوری را به خدا واگذاریم.

مترجم خدا را سپاس می‌گوید: که خداوند ترجمه کتاب قطور دیگری را که به سیرۀ حضرت علی س اختصاص دارد به دست او به پایان رسانده است.

شادم از زندگی خویش که کاری کردم

مؤلف در کتاب حاضر سعی کرده است که تصویری هر چند کوتاه از شخصیت امیر معاویه س در ذهن خواننده ترسیم کند، لذا با اختصار به ذکر فضایل ایشان پرداخته و از شرح مشاجرات، طفره رفته است، بنابراین خوانندگان گرامی جهت تفصیل بیشتر به کتابهای مفصل مراجعه نمایند.

گفتنی است که در کنار ترجمه، به تحقیق نیز عنایت شده و جهت باروری بیشتر کتاب، مطالبی افزوده شده است. در خـاتمـه از همـه کسانی که در بازنگری، حروفنگاری، نمونه خوانی، چاپ و نشر کتاب همکاری کرده‌اند تشکر می‌نمایم و از خداوند می‌خواهم که این کوشش ناچیز را برای عموم مسلمین، به خصوص نسل جوان مفید و موثر قرار دهد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| می‌تواند که دهد اشک مرا حسن قبول |  | آن که دُرْ ساخته است قطرۀ بارانی را |

مقدمۀ مؤلف

امیر معاویه س یکی از اصحاب بلند رتبۀ حضرت رسول اکرم س و از شخصیت‌های برگزیدۀ جهان اسلام است که امت مسلمان، مدیون خدمات و احسان‌های آنان است.

ایشان یکی از بزرگان صحابه ش است که همواره در خدمت سرور دو جهان حضور یافته و به شرف کتابت وحی نازل شده، از جانب خداوند نایل آمده است.

آری ایشان شخصیت مظلومـی است کـه نـه تنهـا خـوبـی‌ها و شایستگی‌های وی نادیده گرفته شده است بلکه کوشش‌های زیادی جهت پنهان سازی و سرپوش گذاشتن آن‌ها به خرج داده شده است. تهمت‌های ناروا و بی‌اساسی بـه ایشان نسبت داده شـده کـه ارتکاب آن‌ها از یک انسان شریف، محال و غیر ممکن می‌نماید، چه رسد بـه صحابی بلند مرتبه‌ای مانند امیر معاویه س.

بر اثر طوفان شایعات و تبلیغات سوء علیه ایشان، سیمای راستین و شخصیت واقعی وی که حاصل تربیت نبوی بود، کاملاً از نظرها پوشیده و به فراموشی سپرده شده است. در نتیجه، دنیای امروز امیر معـاویـه س را فقط بـه عنـوان فرمانده جنـگ صفّین و رقیب حضـرت علی س می‌شناسد. اما از این حقیقت بی‌خبرند که ایشان محبوب پیامبر و شخصیت با سعادتی بود که چندین سال، فریضۀ مهم و حساس کتابت وحی را برای آن حضرت انجام داده و بهترین دعاهای پیامبر ج را بـه خود اختصاص داده است.

او کسی بود که در زمان خلیفه‌ای مقتدر مانند حضرت عمر س که در امور خلافت بسیار دقیق و سختگیر بود. صلاحیت رهبری خود را به اثبات رسانید. حماسه آفرینی بود که برای نخستین بار در تاریخ اسلام به ساخت کشتی جنگی (ناو) موفق شد. و از راه دریا، جهاد با کفّار را حرکتی تازه بخشید و عمده‌ترین قسمت عمر خود را در راه جهاد علیه مسیحیان روم صرف کرد. و آن‌ها را سر جایشان نشانید، عامۀ مردم از این حقیقت نا آگاهند که سرزمین‌های مهمی مانند قبرس، رودس، صقلیه (سیسیل) و سودان را چه کسی به قلمرو اسلام افزود؟ و چه کسی جهان اسلام را از پراکندگی و اختلاف‌های دیرینه، دوباره زیر یک پرچم گرد آورد؟ فریضۀ جهاد که از مدت‌ها متوقف شده بود، چه کسی آن را احیاء کرد؟ و چه کسی در زمان حکومت خویش مطابق شرایط زمان، الگوهایی از شجاعت و جوانمردی، علم و عمل، حلم و بردباری، امانت و دیانت و نظم و امنیت را ارائه داد؟

همۀ این‌ها حقایقی است که در غبار شایعه‌ها و افسانه‌های دروغین ناپدید شده است، هدف از نگاشتن این رساله، آشکار ساختن همین حقایق فراموش شده و بیان اندکی از محاسن زندگی حضرت معاویه است. رسالۀ حاضر به هیچ وجه بیانگر سیرۀ کامل ایشان نیست، بلکه گوشه‌ای از سیرت ایشان است که در پیچ و خم تاریخ، از دید مردم جهان امروز مخفی مانده است.

امیـد است خوانندگان گرامی در ایـن مختصر، جلوه‌ای از کارنامۀ درخشان تاریخ اسلام را مشاهده کنند.

«مؤلف»

زندگانی معاویه س

تولد و كودكی

امیر معاویه س از خاندان قریش و از معروف‌ترین و گرامی‌ترین قبیلۀ عرب بود که به خاطر نجابت و شرافت، جود و سخاوت در میان عرب جایگاه ویژه‌ای داشت، برای شرافت این قبیله این بس که سرور دو عالم از میان ایشان برگزیده شده است. باز در قبیلۀ قریش به تیرۀ بنی امیه تعلق دارند که بعد از بنی هاشم، گرامی‌ترین تیرۀ قریش محسوب می‌شود. ابوسفیان پدر امیر معاویه س از اشراف قریش و رئیس قبیلۀ خود بود، وی در فتح مکه مشرف به اسلام شد، رسول اکرم ج از مسلمان شدن ایشان بسیار خوشحال شدند، به طوری که اعلان فرمودند: «هرکس در خانۀ ابوسفیان داخل شود در امان است»

ابوسفیان بعد از مسلمان شدن در خدمت حضرت رسول ج ماند، و در غزوه‌های حنین و یرموک شرکت کرد و یک چشم خود را در این غزوه از دست داد([[13]](#footnote-13)) سرانجام در سال 31 یا 32 هجری دارفانی را وداع گفت([[14]](#footnote-14)).

امیر معاویه س که فرزند ارشد ایشان بود، پنج سال قبـل از بعثت نبـوی دیـده به جهان گشود([[15]](#footnote-15)3). در همان زمان کودکی،آثار بزرگی و نبـوغ در چهره اش نمایان بود، یک بار در زمان کودکی، پـدرش ابـوسفیـان بـه سوی او نگریست و گفت: آثار نبـوغ در ایـن فرزنـدم نمایان است و لیاقت دارد که رهبری قوم خود را به عهده گیرد، مادرش هند. وقتـی این گفته را شنیده گفت:

«فقط رهبری قوم خود را؟ من باید گریه کنم اگر نتواند رهبری تمام عالم عرب را به عهده گیرد»([[16]](#footnote-16)).

همچنین باری دیگر یک قیافه شناس عرب وی را در سن کودکی دید و گفت:

«به نظر من، این کودک پیشوای قوم خود خواهد شد»([[17]](#footnote-17)).

والدینش در تربیت فکری و جسمی او سخت کوشیدند... و او را به علوم و فنون مختلف آراستند و در آن زمان که اغلب مردم بی‌سواد بودند، و قوم عرب در تاریکی‌های جهل به سر می‌برد، ایشان از زمرۀ چند نفر انگشت شماری بودند، که با زینت علوم و فنون، آراسته و از نعمت سواد برخوردار بودند، وی قبل از اسلام و در زمانۀ جاهلیت نیز از صفات والای انسانی و اخلاقی پسندیده برخوردار بود.

علامه ابن کثیر می‌نویسد:

«وكان رئيساً مطاعاً ذا مالٍ جزيل». «او از سران با نفوذ و ثروتمندان عرب بود»([[18]](#footnote-18)).

تشرف به اسلام

ایشان ایمان خود را در روز فتح مکه (در بیست و سه سالگی) آشکار نمود، اما در حقیقت قبلاً به اسلام، مشرف شده بود، لیکن به دلایلی نتوانست آن را آشکار کند. مؤرخ معروف، علامه واقدی می‌گوید:

«امیر معاویه بعد از صلح حدیبیه، سال هفتم هجری ایمان آورده بود، اما ایمانش را به دلایلی کتمان می‌کرد و در روز فتح مکه اظهار نمود».

بهتر است راز این کتمان را از زبان خود امیر معاویه س بشنویم: مؤرخ معروف ابن سعد نقل می‌کند، که حضرت معاویهس می‌گفت:

«من قبل از عمرة القضاء اسلام را پذیرفته بودم، اما به علت فشارها و تهدیدهای خانواده و قبیله، نتوانستم به مدینه هجرت کنم».

به همین دلیل و وجود موانع دیگر، در روز فتح مکه اسلام خویش را به همراه پدرش اعلام کرد([[19]](#footnote-19)).

از این جاست که می‌بینیم وی در جنگ بدر، احد، خندق و حدیبیه کفار را یاری نکرد، و در صفوف آنان علیه مسلمانان نجنگید، در حالی که دیگر جوانان و همسالانش، با تمام نیرو علیه مسلمین می‌جنگیدند، و در جنگ‌ها سهم بسزایی داشتند و پدرش ابوسفیان نیز فرماندهی این جنگ‌ها را بر عهده داشت؛ شرکت نکردن ایشان در این جنگ‌ها دلیل صدقی است بر این مدعا که حقانیت اسلام، از ابتدا در قلب وی جای گرفته بود.

حضرت معاویه س پس از آن که به اسلام مشرف شد، همیشه در محضر رسول الله ج حضور می‌یافت و یکی از اعضای برجستۀ گروهی قرار گرفت که آن حضرت ج آن‌ها را به کتابت وحی، برگزیده بود، ایشان وحیی را که بر حضرت رسول ج فرود می‌آمد و همچنین نامه‌ها و فرمان‌های رسول اکرم ج را می‌نوشت([[20]](#footnote-20)). و به دلیل نوشتن وحی خداوندی، به لقب کاتب وحی مفتخر گردید. علامه ابن حزم می‌نویسد:

«حضرت زید بن ثابت و امیر معاویه ب بیش از سایر کاتبان در محضر حضرت محمد ج حضور داشتند، این دو بزرگوار به طور شبانه روزی آماده خدمت بـودند، و سراسر وقت خـود را وقف ایـن کـار نموده بودند»([[21]](#footnote-21)).

این نکته که کار کتابت وحی در زمان حضور اکرم ج تا چه حد دقیق و حساس بود و برای این کار چه نیروی دیانت و امانت، علم و فهم و احساس مسئولیت لازم بود آشکار است و نیاز به بیان ندارد. به خاطر کتابت وحی، امانت و دیانت و حضور مداوم در خدمت حضرت ختمی مرتبت ج بود که آن حضـرت ج بـارهـا در حـق وی دعای خیر می‌فرمود.

در کتاب معروف حدیث «جامع ترمذی» منقول است که یک بار حضور اکرم ج در حق وی این گونه دعا فرمود:

«اللهم اجعله هادياً مهدياً واهد به»([[22]](#footnote-22)). «بار خدایا: معاویه را رهنما و هدایت یافته بگردان. و به وسیلۀ او دیگران را نیز هدایت فرما».

در حدیث دیگری آمده که حضرت رسولج در حق وی این گونه دعا فرمود:

«اللهم علّم معاوية الكتاب والحساب وقه العذاب». «خدایا معاویه را علم کتاب (قرآن) و حساب، عطا فرما و او را از عذاب جهنم رستگار فرما»([[23]](#footnote-23)).

و در روایت بشر بن السری آمده که حضرت رسول اکرم ج اضافه فرمود: «وأدخله الجنة».«خدایا او را به بهشت داخل بفرما»([[24]](#footnote-24)).

صحابی معروف، حضرت عمرو بن العاص می‌گوید: من از رسول اکرم ج شنیدم که می‌فرمود:

«اللهم علِّمه الكتاب ومكن له في البلاد وقه العذاب». «پروردگارا: معاویه را علم کتاب (قرآن) عطا فرما و او را بر شهرهای مختلف حاکم گردان و از عذاب (دوزخ) رهایی بخش»([[25]](#footnote-25)).

رسول اکرم ج در حیات خویش از امارت و خلافت وی خبر داده و دعا نیز فرموده بود، همان گونه که از حدیث بالا استنباط می‌شود. همچنین امـام احمـد بـا سنـد معتبر روایـت می‌کنـد کـه روزی امیـر معاویه س آب وضـوی رسول اکـرم ج را آماده کـرد. آن حضرت ج در حـالـی کـه مشغول وضو بـود و معاویه بـر دست مبارک ایشان آب می‌ریخت نگاهی به سوی او انداخت و فرمود:

«ای معاویه! اگر روزی به امارت برگزیده شدی تقوای الهی و انصاف پیشه کن»([[26]](#footnote-26)).

و در بعضی روایات آمده که سپس آن حضرت ج فرمودند:

«روزی ولایت امت من به دست تو سپرده خواهد شد. آنگاه از نیکان بپذیر و قدردانی کن و از بدان گذشت کن»([[27]](#footnote-27)).

امیر معاویه س وقتی این حدیث را بیان می‌کرد می‌گفت:

«من از شنیدن توصیۀ پیامبر ج احساس کردم که حتماً روزی به این امر خطیر (امارت) آزموده خواهم شد».

دیـلمی نقـل می‌کند کـه حسن بن علیس گفت: از پـدرم شنیـدم کـه می‌گفت: رسول خدا ج فرموده است:

«گردش شب و روز به پایان نخواهد رسید تا زمانی که معاویهس به حکومت برسد»([[28]](#footnote-28)).

از این روایت روشن شد که امیر معاویه س در نظر پیامبر اسلام چه رتبه و مقامی داشت؟ و آن حضرت ج با ایشان چقدر اظهار محبت می‌فرمود.

در روایتی دیگر چنین نیز آمده است که روزی رسول اکرم ج با حضرت ابوبکر و حضرت عمرب در رابطه با موضوعی مشورت نمود، آنان نظر خود را اظهار داشتند، سپس آن حضرت ج فرمود:

«ادعوا معاوية أحضروه أمركم فإنه قوي أمين». «معاویهس را نیز فرا خوانید و موضوع را با او در میان بگذارید، زیرا او قوی (دارای نظری رسا) و امین است (در نظر دادن خیانت نمی‌کند)»([[29]](#footnote-29)).

نیـز در روایتـی دیگر آمده است کـه یـک بار در حالـی کـه نـبـی اکرم ج و امیر معاویه س بر مرکبی سوار بودند، رسول اکرم ج فرمود:

«ای معاویه! کدام قسمت از بدنت با بدن من تماس دارد؟».

گفت: سینه‌ام با جسم مبارک شما متصل است.

حضرت رسول اکرم ج دعا فرمود:

«اللهم املأه علماً». «خدایا سینه او را از علم و حکمت سر شار فرما»([[30]](#footnote-30)).

امیر معاویه س پس از مسلمان شدن همراه رسول اکرم ج در جنـگ‌های مختلف شـرکـت کـرد. در غـزوۀ حنـیـن در رکـاب آن حضرت ج بود، رسول اکرم ج از مال غنیمت قبیلۀ هوازن یکصد شتر و چهل اوقیه طلا به او سهمیه داد([[31]](#footnote-31)).

امير معاويه س از نظر صحابه

از احادیثی که گذشت ارتباط امیر معاویه س با سرور دو عالم ج و همچنین جایگاه وی از نظر آن حضرت ج روشن شد.

اینک به بررسی دیدگاه صحابه نسبت به وی می‌پردازیم. یک بار شخصی امیر معاویه را نزد حضرت عمر س مورد سرزنش قرار داد ایشان فرمودند:

«دعونا من ذم فتي قريش من يضحك في الغضب ولا ينال ما عنده إلا على الرضا ولا يؤخذ ما فوق رأسه إلا من تحت قدميه»([[32]](#footnote-32)). «از مذمت این جوان قریش دست بردارید، جوانی که در هنگام خشم نیز لبخند می‌زند (خیلی حلیم و بردبار است) جوانمردی که هیچ چیز را از وی بدون جـلب رضایتش نمی‌توان گرفت و برای گرفتن چیزی که بالای سر او قرار گرفته باید به قدمش افتاد».

نیز نقل شده است که حضرت عمر س فرمود:

«ای مـردم! بعد از مـن از تفرقـه و چنـد دستـگی بپرهیزیـد و بدانیـد معاویه در شام موجود است»([[33]](#footnote-33)).

همچنین حضرت عمر س دربارۀ او می‌فرمود:

«قیصر و کسری و کاردانی و دانش آن‌ها ورد زبان شما قرار گرفته، حال آنکه معاویه در میان خود شما موجود است»([[34]](#footnote-34)).

بارزترین دلیـلـی کـه بیانـگر قـدر و منـزلتش نـزد حضرت عمر س است ایـن کـه ایشان او را بعد از وفات برادرش یزید بن ابی سفیان س به استانداری شام (سوریه) برگزید.

دنیا می‌داند که حضرت عمر س در مورد انتخاب استانداران و کارگزاران تا چه حد احتیاط و دقت می‌کرد. و تا زمانی که نسبت به دیانت و امانت افراد، اطمینان کامل پیدا نمی‌کرد. هرگز آنان را به این سِمت و حتـی سمت‌های پایین‌تر انتخـاب نمی‌کـرد. و بـاز شخص استاندار تحت نظارت کامل ایشان بود که هرگاه از معیار مطلوب، اندکی مغایرت احساس می‌کرد فوراً او را معزول و برکنار می‌کرد.

بنابراین، این که ایشان امیر معاویه س را به استانداری برگزید و تا آخر عمر او را بر این مقام باقی گذاشت، دلیل صدقی است بر این مدعا که وی مورد اعتماد و اطمینان کامل ایشان بوده است.

بعد از فاروق اعظم س نوبت به حضرت عثمان غنی س رسید. ایشان نیز به وی اعتماد کامل داشت و در امور مهم با او مشورت می‌کرد. و رأی او را محترم می‌شمرد و مورد عمل قرار می‌داد. ایشان نه تنها او را به استانداری شام باقی گذاشت؛ بلکه شهرهای دیگری از توابع شام مانند حمص، اردن، فسرین و فلسطین را نیز به ولایت او افزود.

هنـگامـی کـه حضرت عثمان س مظلومانـه جـام شهادت نوشیـد و گروهـی از مسلمانـان بـه دست حضرت علی س بیعت کردنـد و او بـه خـلافت برگزیده شد. در میان حضرت علی س و حضرت معاویه س در امـر قصاص از قاتـلان حضرت عثمان س اختلافی پیش آمـد کـه منجر بـه جنـگ و خونریزی شـد. و بـدیـن وسیله تفرقه و دو دستگی در صفوف مسلمین راه یافت. امـا همـان گونه که انسان عاقل و خردمند می‌دانـد، منشـأ اختـلاف هر دو فریق اقامه دین بود، نه اَغراضِ شخصی، به همین دلیل هر دو فریـق قایـل بـه مقـام دینـی و امتیازات شخصی یکدیگر بودند و آن را اظهار نیز می‌کردند.

حـافظ ابـن کثیر نقـل می‌کنـد: هنـگامـی کـه حضرت علی س از جنگ صفیـن بـازگشت، فرمود:

«أيّها الناس! لا تكرهوا إمارة معاوية فإنكم لو فقدتموه رأيتم الرؤوس تندر عن كواهِلها كأنها الحنظل»([[35]](#footnote-35)). «ای مردم! امارت و ولایت معاویه را بد ندانید. زیرا اگر او را از دست دادید خواهید دید که سرهای قلم شده، مانند حنظل (که از بوتـه اش جدا می‌شود) بر زمین می‌افتد».

اینـک ببینیـم کـه حضـرت معـاویـه س از دیـدگـاه بقیـۀ بـزرگـان صحابه ش (علاوه بر خلفای راشدین) چه قدر و منزلتی داشت؟

یـک بـار عده‌ای با حضرت معاویه س در مورد یک مسئله‌ی فقهی اختـلاف نظر داشتند، وقتـی مسأله را بـرای ابـن عبـاس بـازگـو کردنـد فرمود:

«إنه فــقـيه»([[36]](#footnote-36)). «همانا معاویه فقیه است و این نظرش مبنی بر علم و فقه اوست».

در روایتی دیگر آمده که ابن عباس س فرمود:

«إنه صحب رسول الله ج». «معاویه فیض یافته محضر رسول اکرم ج است، و اعتراض شما موردی ندارد»([[37]](#footnote-37)).

این گفتۀ حضرت ابن عباس ب بیانگر این مطلب است که شرف مصاحبت پیامبر ج به تنهایی فضیلتی است که هیچ فضیلت به پای او نخواهد رسید. نیز باری دیگر غلام آزاد کردۀ حضرت ابن عباسب با لحنی اعتراض آمیز، نظر امیر معاویه را در مورد یک مسئلۀ فقهی نقل کرد. حضرت ابن عباسب در پاسخ گفت:

«أصاب أي بُنَيَّ ليس أحد منا أعلم من معاوية»([[38]](#footnote-38)). «فرزندم! نظر معاویه درست و صحیح است، هیچ یک از ما دانشمند‌تر از او نیست».

از این جا معلوم می‌شود که حضرت ابن عباس ب از علم، فقه و تقوای امیر معاویه تا چه حد متأثر بود.

آنچه بیان شد در مورد مقام دینی و علمی امیر معاویه س بود. اما در امور دنیوی نیز گفتۀ ابن عباسس مشهور است:

«ما رأيت أخلق للملك من معاوية». «کسی را ندیده‌ام که برای فرمانروایی از معاویه شایسته‌تر باشد»([[39]](#footnote-39)).

گفتۀ حضرت عمیر بن سعد س در کتاب معروف حدیث «صحیـح ترمذی» نقل شده است که هنگامی که حضرت عمر فاروق س او را از استانداری حمص بر کنار کرد و به جایش حضرت معاویه س را انتخاب فرمود. عده‌ای از این بابت ابراز ناخشنودی کـردنـد. حضـرت عمیر س آن‌ها را به شدت مورد سرزنش قرار داد و گفت:

«لا تـذكـروا معاوية إلا بخير فإني سمعت رسـول الله ج يقول: اللهم اهد به». «معاویه س را جز به نیکی یاد نکنید. زیرا از رسول الله ج شنیده‌ام که می‌فرمود: خدایا! مردم را به وسیلۀ معاویه هدایت فرما»([[40]](#footnote-40)).

حضرت ابن عمر ب می‌فرمود:

«امروز کسی را نمی‌یابم که مانند معاویه شایستگی سروری داشته باشد»([[41]](#footnote-41)).

سیدنا سعد ابن ابی وقاص س که یکی از ده نفری است که رسول اکـرم ج آنان را بـه بهشت مـژده داده است. و در نبردهـایی کـه بیـن حضرت علی س و معاویه س رخ داد بـی‌طرفی و کناره‌گیری اختیار نمود، می‌فرمود:

«ما رأيت أحداً بعد عثمان أقضى من صاحب هذا الباب يعني معاوية».

«بعد از حضرت عثمان س کسی را ندیدم که در داوری و حل و فصل خصومات بیش از معاویه س مهارت داشته باشد»([[42]](#footnote-42)).

حضرت قبیصه بن جابر س می‌گوید:

«ما رأيت أحداً أعظم حلماً ولا أكثر سودداً ولا أبعد أناةً ولا ألين مخرجاً ولا أرحب باعاً بالـمعروف من معاوية»([[43]](#footnote-43)). «امروز کسی را سراغ ندارم که در حلم و بردباری، شایستگی سروری، متانت و دور اندیشی و مهربانی شفقت و بخشش در راه‌های خیر از معاویه پیشی بگیرد».

از این چند روایت جایگاه و مرتبت امیر معاویه س در میان اصحاب به خوبی آشکار شد.

حال به بررسی دیدگاه تابعین می‌پردازیم.

امير معاويه س از ديدگاه تابعين

مقام و منزلت ایشان را نزد تابعین از اینجا می‌توان فهمید که حضرت عمر بن عبدالعزیز/ در دوران خلافت خود کسی را به تنبیه بدنی مجازات نمی‌کرد اما شخصی را که به حضرت معاویه س ناسزا گفته بود دستور داد تا شلاق بزنند([[44]](#footnote-44)).

حافظ ابن کثیر بیان می‌کند که شخصی از حضرت عبدالله بن مبـارک کـه از تـابعین معروف است دربارۀ مقام حضرت معاویه س جویا شد او در جواب گفت:

«من در حق کسی که پشت سر سرور دو جهان نماز خوانده و هنگامـی کـه آن حضرت «سمع الله لـمن حمده» می‌گفت: او در جـواب «ربنـا لـك الحمـد» می‌گفت چه می‌توانم عرض کنم»([[45]](#footnote-45)).

(اشاره است به شرف مصاحبت با رسول الله ج و شرکت در مناجات و عبادات آن حضرت ج).

باری دیگر شخصی از عبدالله بن مبارک پرسید که معاویه افضل است یا عمر بن عبدالعزیز؟ سائل در یک جانب سؤال خـود صحـابـی‌ای را قـرار داد کـه از سـوی بعضی، مـورد اعتراضـات گوناگون قرار گرفته و جانب دیگر تابعـی‌ای را کـه تمـام امت به مقام بلند او اتفاق دارند. اما عبدالله بن مبارک از شنیدن این سؤال بر آشفت و گفت: نسبت میان این دو بزرگوار را می‌پرسید؟

«بخـدا قسـم! غباری کـه هنگام جهاد در رکاب پیامبر ج، بـر بـدن امیـر معاویه نشسته است بهتر و بالاتر از شخص عمر بن عبدالعزیز است».

همین سؤال را از حضرت معافی بن عمران نیز پرسیدند، او نیز بر آشفت و گفت: آیـا یـک تابعـی می‌تواند بـا صحـابـی بـرابـر بـاشـد؟ حضرت معاویه صحـابـی رسـول الله ج است. خـواهـرش در عقـد پیامبر ج بود. او وحی خداوندی را نوشته و حفاظت می‌کرد. پس چگونه یک تابعی به مقام و پایۀ او می‌رسد؟ و بعد از آن این حدیث را قرائت کرد. که حضرت رسول اکرم ج فرموده‌اند:

# «**لعنت خدا بر کسی باد که اصحاب و اهل بیت مرا ناسزا بگوید**».

یک بار از تابعی معروف حضرت احنف بن قیس که در میان عرب به حلم و بردباری زبان زد عام و خاص قرار گرفته بود. سؤال شد که چه کسی بردبارتر است شما یا معاویه؟ در پاسخ فرمود: بخدا من نادان‌تر از شما کسی ندیده‌ام، حضرت معاویه با وجود قدرت از حلم و بردباری کار می‌گرفت و من از ناتوانی خود بردباری را پیشه کرده ام. پس چگونه من در حلم و بردباری به پای او می‌رسم؟

فتوحات

همچنان که قبلاً گفته شد حضرت معاویه س پنج سال قبل از بعثت نبوی به دنیا آمد و در روز فتح مکه اسلام خویش را آشکار ساخت. و بعد از رحلت رسول الله ج در شهرهای سوریه و غیره به جهاد با کفار مشغول شد. و در همین دوران در جنگ یمامه شرکت کرد. بعضی از مؤرخان معتقدند که مدعی دروغین نبوت یعنی مسیلمه کذّاب را ایـشـان بـه قـتـل رسـانیـده است. امـا صـحیـح آن است کـه حـضـرت وحشی س او را مورد ضربه نیزه قرار داد و حضرت معاویه س او را در قتل مسیلمه یاری کرد([[46]](#footnote-46)).

حضرت عمر س در دوران خلافت خود در سال 19هجری به برادر حضرت معاویه ، یزید ابن ابی سفیان که در آن زمان استاندار سوریه بود، فرمان داد که برای فتح «قیساریه» به جهاد بپردازد (قیساریه یکی از شهرهای معروف و پایگاه مهم سپاه روم بود.) یزید ابن ابی سفیان به دستور حضرت عمر س شهر را محاصره کرد، این محاصره به طول انجامید، یزید ابن ابی سفیان حضرت معاویه را جانشین خویش قرار داد و رهسپار دمشق شد. او نیز محاصره را ادامه داد تا آن که در شوال سال 19هجری «قیساریه» را فتح کرد. هنوز یک ماه بیش از فتح نگذشته بود که در ذی قعده سال 19هجری یزید ابن ابی سفیان بر اثر «طاعون» دارفانی را وداع گفت.

حضرت عمر س از فوت او سخت اندوهگین شد و بعد از مدتی به جای او برادرش حضرت معاویه س را به استانداری شام (که امروزه کشورهای لبنان، سوریه، فلسطین و اردن را در بر می‌گیرد) انتخاب کرد. و حقوق یک ماه او را یکهزار دِرهم مقرر فرمود و مدت چهار سال در دوران خلافت حضرت عمر س استانداری شام را به عهده داشت([[47]](#footnote-47)). و در این مدت جهاد را در مرزهای روم ادامه داد و شهرهای متعددی را فتح نمود([[48]](#footnote-48)). پس از شهادت عمر فاروق س خلافت به حضرت عثمان غنیس رسید. ایشان نه تنها امیر معاویه را به مقام سابق باقی گذاشت بلکه با توجه به حـسن انتظام، تدبیر و سیاست او شهرهـای حمص، قنسریـن وفلسطین را نیز به استان او افزود([[49]](#footnote-49)).

او طی 12 سال خلافت حضرت عثمان غنی س، سمت استانداری را به عهده داشت. و در این دوران نیز برای سربلندی کلمه الله و بر افراشتن پرچم عدل الهی جهاد را ادامه داد. در سال 25 هجری به سوی روم به قصد جهاد حرکت کرد و تا عموریه پیش رفت و در بین راه، پایگاه‌های زیادی تأسیس کرد.

قبرس، جـزیـره‌ای است بسیار زیبا و سرسبز، در دریاچۀ روم در نزدیکی شـام کـه دژ اروپا و پناهگاه نصرانیت شرق بود، این محل از نظر استراتژی اهمیت فوق العاده‌ای داشت، زیرا حفاظت پرچم اسلام که آن زمان در مصر و سوریه بر افراشته شده بود، بدون فتح قبرس که آبراه دریایی بود ممکن نبود. به همین دلیل، امیر معاویه س از قبل به منظور نابودی کانون مسیحیت به این جزیره چشم دوخته بود و در دوران خلافت حضرت عمر س خواست که به سوی قبرس لشکر کشی کند، اما حضرت عمر س به دلیل مشکلات دریایی و موانع دیگر اجازه نداد.

تا آن که در دوران خلافت حضرت عثمان غنی س با اصرار فراوان از او خواست تا به این امر موافقت کند. ایشان خواستۀ وی را پذیرفت. آنگاه وی برای اولین بار در تاریخ اسلام ناو جنگی آماده ساخت وبه همراهی عده‌ای از صحابه در سال 27 هجری به سوی قبرس حرکت کرد([[50]](#footnote-50)).

این رویداد در تاریخ اسـلام اولیـن نبرد دریایی بـود. ابن خلدون می‌نویسد:

«حضرت معاویه س نخستین کسی است که ناو جنگی تهیه کرد، و مسلمین را بدین وسیله اجازه جهاد داد»([[51]](#footnote-51)).

تهیۀ ناو جنگی نه تنها یک ویژگی تاریخی است که حضرت معاویه س به دست آورد بلکه از این نظر افتخار و سعادت بزرگی به شمار می‌آید که رسول اکرم ج در حق اولین کسانی که از راه دریا، جهاد را در پیش می‌گیرند به بهشت بشارت و مژده داده است.

امام بخاری / در کتاب خویش این مژدۀ رسول اکرم ج را این گونه نقل کرده است:

«أوّلُ جيش من أمتي يغزون البحر قد أوجبوا». «اولین سپاه از امت من که به نبرد دریایی علیه کفر می‌پردازند (بهشت را بر خود) واجب نمودند»([[52]](#footnote-52)).

در سال 27هجری ایشان به سوی قبرس حرکت کرد و کشتی‌های جنگی را در آب‌های عربستان به راه انداخت، نیروی دریایی اسلام، از آب‌های عربستان گـذشت، و وارد جزیره قبـرس شـد و سپـاهیـان اسلام را در ساحل آن پیاده کرد. و رومیان را از آن جا بیرون راندند. و در سال 28هجری آن را فتح کردند([[53]](#footnote-53)).

در سال 33 هجری افرنطیه و مالطیه (مالت) و چند قلعه از قلعه‌های روم را فتح کرد([[54]](#footnote-54)).

در سال 35 هجری غزوۀ ذی خشب به وقوع پیوست که ایشان به عنوان فرمانده لشکر در آن شرکت کرد([[55]](#footnote-55)).

در سال 35 هجری حضرت عثمان س به شهادت رسید و به دنبال آن جنگ‌های معروف جمـل و صفیـن پیش آمد که در این خصوص موضـع امیر معاویه س این بود که حضرت عثمان س مظلومانه به شهادت رسیده است، بنابراین دربارۀ قصاص قاتلان وی نباید کوچک‌ترین تسامحی روا داشت و نباید قاتلان در پست‌های مهم و امور خلافت سهمی داشته باشند. نظریه او از واقعه‌ای که در «البدایة والنهایة» ذکر شده است، به خوبی روشن می‌گردد و پرده از این تهمت بی‌اساس برداشته می‌شود که وی برای کسب جاه و مقام و منافع شخصی چنین کاری را پیش گرفت.

علامه ابن کثیر می‌نویسد:

«وَقَدْ وَرَدَ مِنْ غَيْرِ وَجْهٍ أنَّ أَبَا مُسْلِمٍ الْخَوْلَانِيَّ وَجَمَاعَةً مَعَهُ دَخَلُوا عَلَى مُعَاوِيَةَ فَقَالُوا لَهُ: أَنْتَ تُنَازِعُ عَلِيًّا أَمْ أَنْتَ مِثْلُهُ؟ فَقَالَ: وَاللَّهِ إِنِّي لَأَعْلَمُ أَنَّهُ خَيْرٌ مِنِّي وَأَفْضَلُ، وَأَحَقُّ بِالْأَمْرِ مِنِّي، وَلَكِنْ أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ عُثْمَانَ قُتِلَ مَظْلُومًا، وَأَنَا ابْنُ عَمِّهِ، وَأَنَا أَطْلُبُ بِدَمِهِ وَأَمْرُهُ إليَّ؟ فَقُولُوا لَهُ: فَلْيُسَلِّمْ إليَّ قَتَلَةَ عُثْمَانَ وَأَنَا أُسَلِّمُ لَهُ أَمْرَهُ. فَأَتَوْا عَلِيًّا فَكَلَّمُوهُ فِي ذَلِكَ فَلَمْ يَدْفَعْ إِلَيْهِمْ أَحَدًا، فَعِنْدَ ذَلِكَ صَمَّمَ أَهْلُ الشَّام عَلَى الْقِتَالِ مَعَ مُعَاوِيَةَ»([[56]](#footnote-56)). «به طرق مختلف به ما رسیده که در دوران اختلاف حضرت علی و معاویه ب، حضرت ابومسلم خولانی / با گروهی از مردم خدمت حضرت معاویه س رسیدند به قصد این که او را به بیعت با حضرت علی س آماده کنند، آنان گفتند که: شما با حضرت علی مخالفت می‌ورزی؟ آیا خود را در علم و فضل با او مساوی می‌دانی؟ امیر معاویه در جواب گفت: بخدا قسم، من هرگز چنین ادعایی ندارم و در این شکی نیست که علی از من بهتر و افضل است و بیش از من برای خلافت سزاوار است. ولی همان طور که می‌دانید حضرت عثمان س مظلومانه به شهادت رسیده است و من پسر عمویش هستم و حق خون خواهی از قاتلان را دارم. شما به او بگویید: که قاتلان را به من بسپارد و من نیز خلافت او را از جان و دل خواهم پذیرفت. آنان نزد حضرت علی س بازگشتند و در این باره با او گفتگو کردند، اما ایشان (بنابر دلایل و عذرهایی که داشت) از تحویل قاتلان عذر آورد([[57]](#footnote-57)). لذا اهل شام پیمان بستند که حضرت معاویه س را یاری کنند و در رکاب او بجنگند».

آیا با بیان ایـن واقعه، هنوز موردی بـرای ایـن تهمت و افتـرا باقـی می‌ماند که امیر معاویه س برای حصول پُست و مقام و شُهرت و آوازه به چنین کاری دست زد؟ هرگز!!

از نامۀ ایمان افروزی که حضرت معاویه س در همان دوران اختلاف به قیصر روم نوشته بود؛ کاملاً می‌توان به حقیقت امر پی برد، آری! در عین حالی که دامنه اختلافات حضرت علی و معاویهب به اوج خود رسیده بود قیصر روم این اختلافات را برای توسعه طلبی خود فرصت خوبی دانسته، در صدد بهره جویی و سوء استفاده برآمد و تصمیم گرفت که امیر معاویه س را به نحوی با خود نزدیک کند و در غیر این صورت بر مرزهای سوریه حمله کند چون امیر معاویه س از ارادۀ وی اطلاع یافت. نامه‌ای برایش به این شرح نوشت:

«مطلع شدم که قصد تجاوز به مرزهای ما را داری، آگاه باش! اگر از این تصمیم خود باز نیایی هم اکنون با برادرم (حضرت علی) صلح خواهم کرد و شخصاً در سپاهی که او برای مقابله و جنگ با تو می‌فرستد به عنوان یک سرباز در خط مقدم جبهه شرکت کرده قسطنطنیه را به مشتی خاکستر تبدیل خواهم کرد»([[58]](#footnote-58)).

پادشاه روم پس از دریافت نامه به وحشت افتاد و از اراده ننگین خود باز آمد. زیرا می‌دانست که این افراد در برابر بیگانه و مقابله با کفر هنوز هم مانند یک جسم و جان متحد هستند و اختلاف آن‌ها فراتر از اختلاف اعضای یک خانواده نیست.

به هر حال، این اختلاف و جنگ ناگوار به وقوع پیوست و نقش عمده در ایجاد این اختلافات از آشوبگرانی بود که میان طرفین سوء تفاهم ایجاد کرده آتش جنگ را شعله‌ور می‌کردند.

جنگ صفین در سال 37 هجری روی داد([[59]](#footnote-59)). در این جنگ هفتاد هزار نفر امیر معاویه را همراهی می‌کردند([[60]](#footnote-60)). که مشتمل بر صحابی و تابعین بودند و این جنگ حدود چهار الی پنج سال طول کشید([[61]](#footnote-61)). در سال 40 هجری حضرت علی س به شهادت رسید و امیر معاویه س نیز به دست خوارج مورد سوء قصد قرار گرفت و مجروح شد.

امير معاويه س و حضرت حسن بن علی س

بعد از شهادت حضرت علی س فرزند بزرگترش سیدنا حسن س به خلافت رسید، وی از همان ابتدا مردی صلح جو و از جنگ بین مسلمین خیلی متنفر بود، عده‌ای آشوب طلب ایشان را به جنگ بر انگیختند، اما وی تحت تأثیر آنان قرار نگرفت، و سرانجام در سال 41 هجری با امیر معاویه س صلح کرد و خلافت را به وی سپرد و حضـرت معاویه س برایش سالانه یـکصد هـزار درهـم مستمـری در نظـر گرفت([[62]](#footnote-62)).

حسن بصری / ضمن بیان واقعۀ صلح می‌گوید:

«استقبل والله الحسنُ بن على معاويةَ بكتائب مثل الجبال فقال عمرو بن العاص: إني لأرى كتائب لا تولي حتى تقتل أقرانها فقال له معاوية: وكان والله خير الرجلين أي عمرو! أرأيت إن قتل هؤلاء، هؤلاء وهؤلاء، هؤلاء من لي بأمور المسلمين؟ من لي بنسائهم؟ من لي بضيعتهم؟». «حضرت حسن س لشکری عظیم برای مقابله با معاویه س آماده ساخت، عَمْرو بْن عاص به امیر معاویه گفت: این لشکرها که من می‌بینم بدون کشتاری بزرگ بر نخواهند گشت، امیر معاویه در پاسخ گفت: ای عمرو! اگر آنان یکدیگر را نابود کنند چه کسی امور مسلمین را بر عهده می‌گیرد؟ چه کسی کفالت زنان و باز ماندگانشان را به دوش می‌گیرد؟ چه کسی اموال آن‌ها را نگهداری می‌کند»([[63]](#footnote-63)).

نیز روایت شده است که وقتی حضرت حسن س فهمید که هیچ یک از طرفین به پیروزی نخواهد رسید مگر آنکه بیشترین نیروی طرف مقابل را نابود کند، نامه‌ای به امیر معاویه س نوشت و طی شرایطی پیشنهاد صلح کرد، امیر معاویه س نیز پیشنهاد او را پذیرفت و کاغذی سفید برایش فرستاد تا شرایط را بنویسد([[64]](#footnote-64)). سر انجام در سال 41 هجری این صلح بزرگ بر قرار شد.

از اینجا معلوم می‌شود که طرفین چقدر از جنـگ و خـونـریـزی و اختلاف بین مسلمین نفرت داشتند. به هر حال پس از امضای صلحنامه، حضرت حسن س خطبه‌ای ایراد نمود و از مردم خواست تا با امیر معاویه س بیعت کنند([[65]](#footnote-65)).

آنگاه همه مسلمانان به طور اتفاق و دسته جمعی به عنوان خلیفۀ وقت به دست وی بیعت کردند، این سال را در تاریخ عرب به نام «عام الجماعه» یاد می‌کنند زیرا امت پراکندۀ اسلام، بار دیگر در این سال اتحاد از دست رفتۀ خود را باز یافت و مسلمین سرتاسر جهان به دست یک خلیفه بیعت کردند. وقتی حضرت حسن س با امیر معاویه س مصالحه کرد، آشوبگران فتنه جو که منافع خود را در مشتعل شدن آتش جنگ بین مسلمین می‌دیدند ابراز نارضایتی کردند و حضرت حسن س را به شدت مورد نکوهش و بی‌احترامی قرار دادند.

علامه ابن کثیر می‌نویسد:

«هنگامی که سیدنا حسن س با حضرت معاویه س مصالحه کرد و به مدینه تشریف آورد. شخصی او را بر انجام صلح سرزنش کرد ایشان در جواب فرمود:

«لا تقل ذلك فإني سمعت عليا يقول: سمعت رسول الله ج يقول: لا تذهب الأيام والليالي حتى يملك معاوية.

فعلمت أن أمر الله واقع فكرهت أن تهراق بيني وبينه دماء الـمسلمين»([[66]](#footnote-66)).

«مرا به خاطر مصالحه ملامت مکن زیرا از حضرت علی س شنیده‌ام که می‌گفت: از رسول الله ج شنیده‌ام که می‌فرمود:

«گردش شب و روز به پایان نخواهد رسید تا زمانی که معاویه س به امارت برسد». و من می‌دانستم که امر خدا واقع خواهد شد لذا نخواستم خون مسلمین ریخته شود».

برخی از یاران حضرت حسن س به او می‌گفتند:

«يا عار الـمؤمنين». «ای ننگ مومنان».

ایشان در پاسخ می‌فرمود:

«العار خير من النار». «عار، از آتش بهتر است».

یعنی از اینکه فردا در آتش جهنم به خاطر ریختن خون مسلمین بسوزم همین ملامت و سرزنش بهتراست. حضرت حسن س پس از مصالحه به مدینه تشریف برد مردی به او گفت: مردم می‌گویند: خواهان خلافت هستی، حسن س فرمود: سرها و جمجمه‌های عرب در دست من بود با هر که صلح می‌کردم آن‌ها نیز صلح می‌کردند و با هر که می‌جنگیدم آن‌ها نیز می‌جنگیدند ولی من خلافت را به خاطر رضای خدا ترک گفتم آیا اینک بار دیگر در اطراف حجاز این مسأله را دامن می‌زنم([[67]](#footnote-67)).

پس از آنکه امیر معاویه س به رهبری مسلمین منتخب شد، سلسلۀ جهاد که بعد از شهادت عثمان غنی س متوقف شده بود از سر نو آغاز شد او با رومیان به نبرد پرداخت و علیه آنان در شانزده جبهه جنگید ایشان لشکر اسلام را به دو گروه تقسیم کرده بود، گروهی در موسم گرما مشغول جهاد بود و چون فصل سرما فرا می‌رسید گروه دوم که تازه نفس بود وارد میدان می‌شد و آخرین وصیتش نیز ایـن بـودکـه:

«شدّ خناق الروم». «روم باید خفه شود»([[68]](#footnote-68)).

در سال 48 یا 49 هجری لشکر بزرگی را به فرماندهی سفیان بن عوف به سوی قسطنطنیه گسیل داد. که در آن لشکر تنی چند از اصحاب بلند پایه نیز شرکت داشتند([[69]](#footnote-69)). این همان غزوه‌ای بود که رسول اکرم ج در حیات خودش پیشگویی نموده و در حق شرکت کنندگان آن چنین فرموده بود:

«أول جيش يغرو القسطنطنة مغفور لهم». «اولین سپاه مسلمین که به قسطنطنیه می‌تازد مورد آمرزش خداوند قرار خواهد گرفت»([[70]](#footnote-70)).

در دورۀ خلافت امیر معاویه س مسلمین بر جزیرۀ بزرگ (صقلیه) لشکر کشی کردند و غنایم زیادی به دست آوردند([[71]](#footnote-71)). نیز در عصر ایشان منطقۀ سیستان تا کابل فتح شد و همۀ کشور سودان در قلمرو حکومت اسلامی داخل گردید([[72]](#footnote-72)).

نقشه غزواتی که در زمان امیر معاویه س صورت گرفت به طور اجمالی به خوانندگان گرامی تقدیم می‌شود، این نقشه فقط مشتمل بـر غزواتی است که بعد از جنگ صفین به وقوع پیوسته‌اند و غزواتی کـه ایشان در زمان استانداریش در دوره‌ی خلافت حضرت عمر و عثمان ب علیه نصرانیان روم انجام داد، در این جدول نیامده است:

|  |  |
| --- | --- |
| غزوه([[73]](#footnote-73)) | سال |
| راه اندازی کشتی‌های جنگی، تشکیل اولین نیروی دریایی‌ در اسلام و حرکت به سوی قبرس. | 27 هـ ق |
| جزیره مهم قبرس به دست مسلمین فتح شد. | 28 هـ ق |
| در اطراف قسطنطنیه جهاد ادامه یافت. | 32 هـ ق |
| افرانطیه، مالته (مالت) و تعدادی از قلعه‌ها فتح گردید. | 33 هـ ق |
| به فرماندهی امیر معاویه غزوه ذی خشب انجام شد. | 35 هـ ق |
| غزوه سیستان واقع شد و قسمتی از شهر سند به تصرّف مسلمین در آمد. | 42 هـ ق |
| کشور سودان فتح شد و قسمت بیشتری از سیستان به قلمرو حکومت اسلام افزوده شد. | 43 هـ ق |
| شهر کابل فتح گردید و مسلمین در هندوستان تا شهر قندابیل پیش روی کردند. | 44 هـ ق |
| لشکرکشی به سوی افریقا و فتح منطقه وسیعی در آن سرزمین.  | 45 هـ ق |
| نخستین حمله به صقلیه (سیسیل) و به دست آوردن پیروزی‌هایی. | 46 هـ ق |
| ادامۀ جهاد در توابع افریقا. | 47 هـ ق |

سيمای ظاهر و خصوصيات جسمي

امیر معاویه س مردی شریف و خوش قیافه و با هیبت بود، و از سیمایش آثار وقار، بردباری و فروتنی نمایان بود([[74]](#footnote-74)).

حضرت مسلم س بیان می‌کند، روزی امیر معاویه س بر ما وارد شد، در حالی که از همه گرامی‌تر و زیباتر بود([[75]](#footnote-75)). خداوند با این حسن و جمال ظاهری او را به حسن سیرت و اخلاق نیکو نیز آراسته وکلیه صفات ستوده که لازمۀ یک فرمانروا است در وجود او نمایان بود.

حضرت فاروق اعظم س می‌فرمود:

«شما از قیصر و کسری و دانش آن‌ها تعریف می‌کنید در صورتی که معاویه در میان شما موجود است».

فرمانروايی و خدمات

در زمان حضرت معاویه س نیرو و قدرت رزمی مسلمین افزایش یافت و سلسله فتوحاتی که از زمان حضرت عثمان س به علت جنگ و ناآرامی‌ها متوقف مانده بود، در عصر وی با سرعت تمام ادامه یافت.

حضرت معاویه س از همان زمان حضـرت عثمان س، بـه تشکیـل نیروی دریایی مبادرت ورزید و عبدالله ابن قیس حارثی را به فرماندهی برگزیده بود، و در زمان فرمانروایی خویش این نیرو را تقویت و گسترش داد. در شهرهای ساحلی مصر و شام کارگاه‌های کشتی سازی دایرکرد. و همواره یکهزار و هفتصد کشتی جنگی برای مقابله با رومیان آماده باش بود و فرماندهی نیروی دریایی را جناده بن امیه در این زمان به عهده داشت، حضرت معاویه س با این نیروی دریایی عظیم جزیره‌های بزرگ یونان، مانند قبرس، رودس، سیسیل و مالت را فتح کرد، و از همین نیرو در لشکرکشی به قسطنطنیه استفاده نمود. اداره پْست را که در زمان خلافت عمر فاروق س تاسیس شده بود، گسترش و رونق بیشتری افزود و در تمام نقاط کشور مستقر ساخت. وی نهادی، به نام دیوان خاتم تأسیس کرد، و نیز خدمتگزاران زیادی جهت خدمت خانه کعبه گماشت، و بیت الله را با بهترین غلاف ابریشمین پوشانید. حـافظ ابـن کثیـر ضمـن تحلیـل دورۀ فرمانروایـی امیـر معـاویـه س می‌نویسد:

«والجهاد في بلاد العدو قائم وكلمة الله عالية، والغنائم ترد عليه من أطراف الأرض والمسلمون معه في راحةٍ وعدلٍ وصفح وعفو». «در دورۀ حکومت وی جهاد با دشمنان اسلام تداوم داشت و برتری از آن اسلام بود و غنایم همچنان از اطراف مملکت اسلامی به بیت المال سرازیر بود، و مسلمین در راحت و آرامش زیر پرچم عـدل و انصـاف بـه زندگی خویش ادامه می‌دادند»([[76]](#footnote-76)).

ایشان به تألیف قلوب، عدل و انصاف و ادای حقوق مردم اهتمام می‌ورزید([[77]](#footnote-77)) به همین سبب حضرت سعد ابن ابی وقاص س که از عشره مبشره (مژده یافتگان به بهشت) است در حق وی چنین فرموده است:

«ما رأيت بعد عثمان س أقضى بالحق من صاحب هذا الباب»([[78]](#footnote-78)).

«کسی را بعد از عثمان س نیافتم که در داوری به حق و انصاف از معاویه سبقت کند».

حضرت ابو اسحاق سبیعی / می‌گفت:

«اگر شما حضرت معاویه س را می‌دیدید یا زمان فرمانروایی او را در می‌یافتید همانا (به سبب عدل و انصاف او) می‌پنداشتید که او مهدی است»([[79]](#footnote-79)).

و از حضرت مجاهد / منقول است که او نیز می‌گفت:

«اگر دوران خلافت معاویه س را در می‌یافتید می‌پنداشتید که او مهدی است»([[80]](#footnote-80)).

همچنین یک بار در مجلس اعمش / نام عمر بن عبد العزیز / به میان آمد، آنگاه وی فرمود:

«اگر عهد معاویه س را در می‌یافتید آنگاه می‌دانستید، مردم پرسیدند: حلم و بردباری او را؟ فرمود: خیر! بلکه عدل و انصاف وی را»([[81]](#footnote-81)).

بنابر همین شایستگی‌ها بود که امام اعمش / او را به نام (مصحف) یاد می‌کرد([[82]](#footnote-82)).

دورۀ حکومت حضرت معاویه س دورة فتح و پیروزی اسلام بود، مسلمین در زمان ایشان در آسایش و امنیت بسر می‌بردند، ایشان جهت رفاه و آسودگی ملت و برقراری نظام عدل، اقدامات متعددی به کار برد که از جملة آن‌ها این بود که از هر قریه و قبیله، نمایندگانی برگزیده بود تا احوال و مشکلات مردم خود را بازگو کنند و آمار عموم رعیت را ثبت نمایند و هرگاه نوزادی متولد می‌شد یا برای کسی مهمانی می‌آمد مخارج او را از بیت المال تأمین می‌کرد([[83]](#footnote-83)).

امیر معاویه س در جهت نظم و حفظ امنیت، بسیار کوشا بود، و برای رفاه مردم و آبادانی شهرها به حفرکانال و جریان نهرها مبادرت می‌ورزید و به ساخت مسجد و مدرسه اهتمام می‌نمود.

ابن تیمیه / می‌نویسد:

«كانت سيرة معاوية مع رعيته من خيار أمير الولاة وكان رعيته يحبونه، وقد ثبت في الصيحيحن عن النبي ج أنه قال: خيار أئمتكم الذين تحبونهم ويحبونكم وتصلون عليهم ويصلون عليكم»([[84]](#footnote-84)). «سیره و روش حضرت معاویه س با رعیتش بهترین و عالی‌ترین روش یک فرمانروا بود، و ملت، او را از جان و دل دوست داشتند، و در صحیـحیـن (بخاری، مسلـم) ایـن حدیث به ثبوت رسیده است که رسول اکرم ج فرمود: بهترین فرمانروایان شما کسانی هستند که شما آنان را دوست دارید و آن‌ها شما را دوست داشته باشند، و شما برای آنها دعا می‌کنید و آنان برای شما دعا می‌کنند».

به دلیل همین محبت متقابل بود، که عموم مردم و اهل شام جان خود را برای وی فدا می‌کردند و فرمان او را پذیرا بودند، یک بار حضرت علی س خطاب به لشکریان خود فرمود:

«ای گروهی که هر وقت فرمانی دادم اطاعت نکردید و هر زمان شما را فرا خواندم به من پاسخ مساعد ندادید، اگر به شما فرصتی داده شود به سخنان بیهوده سپری می‌کنید و اگر جنگی پیش آید سستی از خود نشان می‌دهید، به خدا سوگند! اگر مرگ من فرا رسد در حالی میان من و شما جدایی می‌افکند که از همراهی شما بیزارم و در میان شما تنهایم، آیا دینی نیست که شما را گرد هم آورد و غیرت و مردانگی نیست که شما را برانگیزد؟ آیا عجب نیست که معاویه بی‌سوادان تند خو را فرا می‌خواند و بی‌آنکه به آنان کمک و بخششی کند از او پیروی می‌کنند؟ و من شما را در حالی که بازمانده اهل اسلام و مردم هستید با کمک و بخشش و بذل هدایا فرا می‌خوانم ولی باز هم از اطرافم پراکنده می‌شوید و با من مخالفت می‌کنید و از فرمان من رضایتی ندارید تا از آن خشنود شوید، آنچه من دوست دارم با آن برخورد کنم مرگ است»([[85]](#footnote-85)).

در خطبه‌ای دیگر می‌فرمایند:

«به خدا سوگند دوست دارم معاویه در خصوص شما با من معاملة صرافی کند، مانند معاوضة دینار با درهم، بدین ترتیب که 10 نفر از شماها را از من بگیرد و یک نفر از اصحاب خود را به من بدهد»([[86]](#footnote-86)).

یکی از عوامل محبوبیت امیر معاویه س این بود که ایشان مصیبت و مشکل ادناترین فرد رعیت را مصیبت و مشکل خود می‌دانست و جهت بر طرف ساختن آن لحظه‌ای درنگ نمی‌کرد. این حقیقت از وقایع متعددی آشکار است، در ایـن جـا بـه ذکـر یـک واقعـه بسنـده می‌کنیم.

حضرت ثابت س بیان می‌کند که من در یکی از غزوه‌های روم با حضرت معاویه شرکت داشتم در اثنای جنگ یکی از سربازان، از سواری خود بر زمین افتاد و نتوانست از جای خود برخیزد، لذا مردم را برای فریاد رسی خواند، اولین کسی که از سواری خود پایین آمد و به یاری او شتافت خود امیر معاویه س بود([[87]](#footnote-87)).

این صفات ستوده، و ویژگی‌های دوران خلافت او را علاوه بر دیگر مؤرخان، تاریخ نگاران شیعه نیز اعتراف دارند، نویسنده و مؤرخ معروف شیعه پرفسور سید (امیر علی) در کتاب تاریخ عرب و اسلام می‌نویسد:

«معاویه در تمام مدت حکومت خود به طور کلی پیروز و کامیاب بود، در داخل کشور امنیت و آرامش برقرار بود، و در خـارج نیـز همیشـه مظفریت (پیروزی) با او بوده است»([[88]](#footnote-88)).

عامل اصلی این موفقیت این بود که امیر معاویه س به امور مملکت اسلامی و رفاه عموم مسلمین اهمیت می‌داد و مشکلات آن‌ها را با دقت بررسی می‌کرد، و حتی الامکان جهت بر طرف ساختن آن‌ها کوشش می‌نمود.

برنامۀ روزانه امير معاويه س

مسعودی، مؤرخ معروف شیعه، برنامة کار روزانه او را با تفصیل ذکر کرده، می‌نویسد:

«در شبانه روز پنج وقت برای ملاقات عمومی و رسیدگی به شکایات، تعیین کرده بـود، بعد از نمـاز فجر، بـه رویدادها و گزارشات روزانه گوش فرا می‌داد، سپس به تلاوت قرآن می‌پرداخت. آنگاه وارد منزل می‌شد و دستورات لازم را می‌داد، بعد چهار رکعت نماز می‌خواند و به مجلس می‌آمد، آنگاه وزراء و مستشاران برای مذاکره و مشوره در مسایل مملکتی و کارهای روزانه با او سخن می‌گفتند، در این هنگام صبحانه آورده می‌شد که باقیماندة غذای شب بود سپس مدتی سخـن می‌گفت و بـه مقصـوره تکیـه می‌داد و بـه شکایـات مردم رسیدگی می‌کـرد، در ایـن هنگام افراد ناتوان و روستائیان، زنان و کودکان و کسانی کـه پشتیبانی نداشتند پیش او می‌آمدند، یکی یکی شکایات و نیازهای خود را مطرح می‌کردند، و او دستور می‌داد تا اقدام لازم به عمل آید، همین که کسی نمی‌ماند داخل (دفتر کار خود) می‌شد و می‌گفت: مردم را به ترتیب مقاماتشان اجازه ورود بـدهیـد و هیـچ کـس مـرا از جـواب سـلام باز نـدارد و چون همه می‌نشستند می‌گفت:ای حاضران! شما که به این مجلس راه یافته اید حاجات کسانی را که به ما دست نمی‌یابند به ما برسانید، آن‌ها نیاز مـردم را می‌گفتند و او اقـدام می‌کـرد، سپس سفرة نهـار گستـرده می‌شد و منشی برای ثبت شکایـات حاضر می‌شـد، هـر یـکی از دادخواهان که به داخــل راه می‌یافت به او می‌گفت: «بر سفره بنشیـن» او نیز می‌نشست و منشی نامه را می‌خواند و معاویه س درباره او دستور می‌داد، به همین ترتیب تا به همة اربـاب حاجات می‌رسید، آنـگاه بـه منزل می‌رفت و آن جـا نیـز چهـار رکعـت نماز ادا می‌کرد، آنگاه شورای وزراء و کارگزاران تشکیل می‌شد و تا عصر آن جا بود سپس برای نماز عصر بیرون می‌آمد و بعد از ادای نماز به منزل می‌رفت، نزدیک غـروب بیرون می‌آمد و مردم را به ترتیـب مقامشان می‌پذیرفت، چون اذان مغرب گفته می‌شد نماز را می‌خـواند و از پی آن چهار رکعـت (نفـل) می‌خواند که در ضمن هر رکعت50 آیه با صدای بلند یا آهسته می‌خواند بعد از آن به منـزل می‌رفـت و تـا اذان عشـاء را می‌گفتنـد خـارج می‌شـد و نـمـاز می‌گذاشت، آنگاه خواص وزیران را می‌پذیرفت و تا ثلث شب به مذاکره می‌پرداختند سپس به درون می‌رفت و ثلث شـب را می‌خفت پس از آن بر می‌خواست و به مطالعة تاریخ گذشتگان می‌پرداخت، چون وقت نمـاز صبح فـرا می‌رسید بیرون می‌شد و نماز صبـح را می‌خواند هر روز را به همان ترتیب که گفتیم به سر می‌برد»([[89]](#footnote-89)).

بردبارى و مهربانی

ایشان در حلم و بردباری ضرب المثل بود و تقریباً این صفت لازمه نام و یاد وی شده بود، مخالفان او بسا اوقات با روش خیلی نازیبا و با خوی درشت پیش می‌آمدند، ولی او با لبخند و چهره‌ای باز استقبال می‌کرد، و همین روش او بود که بزرگان و صاحب نظران و مخالفان سر سخت را برآن داشت که پیش او گردن خم کنند.حضرت جابر س در این باره می‌گوید:

«هیچ کس در حلم و بردباری از معاویه س پیشی نمی‌گرفت»([[90]](#footnote-90)).

ابن عوف بیان می‌کند که زمان معاویه آزادی به حدی بود که مردی از عموم مردم آزادانه بلند می‌شد، و به او می‌گفت: ای معاویه! با ما راست بـاش ورنـه تـو را راست خواهیـم کـرد. امیـر معاویـه س می‌پرسیدند: بـا چه چیزی؟ او در جواب می‌گفت: بـا چـوب، ایشان می‌گفت: خوب است، پس خود ما راست خواهیم شد.

واقعۀ حضرت مسور س مشهور است که در ابتدا، از مخالفان امیر معاویه س بود، یک بار که در محضر امیر معاویه س حضور یافته بود، امیر از او خواست که کلیه سؤال‌ها و اعتراض‌های خود را مطرح کنـد. وی هر آنچه را مـورد اعتراض او بود بازگو کرد. آنگاه امیـر بـا خونسردی و چهره‌ای باز به همة سؤالات او پاسخ گفت و مسور قانع شد، از آن روز به بعد هرگاه مسور س از امیر معاویه یاد می‌کرد با بهترین الفاظ یاد می‌کرد و در حق او دعای خیر می‌کرد([[91]](#footnote-91)).

داستان‌های حلم و بردباری ایشان در کتب تاریخ فراوان است، مخالفان بی‌باکانه می‌آمدند و هر چه از زبان شان بـرمی آمـد می‌گفتند و هر چه می‌خواستند می‌طلبیدند، اما وی با نهایت بردباری گفتـه آنان را می‌شنید و مشکلات آنان را حتی الامـکان بـر طـرف می‌ساخت، و همین طرز عمل بود که هنگام برخاستن از مجلس وی گرویده او می‌شدند، خود امیر معاویه س می‌گوید:

«برای من چیزی لذّت بخش‌تر از این نیست که خشمی را فرو برم»([[92]](#footnote-92)).

حضرت رسول اکرم س نیز می‌فرماید:

«شجاعت و نیرومندی به کشتی‌گیری نیست، بلکه شجاع و قوی کسی است که هنگام خشم و غضب نفسش را کنترل کند (و بر خشم خود غلبه کند)».

اما این حلم و بردباری تا زمانی بود که به دین و مصالح کشور ضربه‌ای وارد نمی‌ساخت، بنابراین جایی که احساس می‌کرد، از شدت عمل نیز کار می‌گرفت و هیچ گونه مداهنت دربارة اصول را تحمْل نمی‌کرد.

وی در مورد آزادی بیان و اصول سیاست خود می‌گفت:

«تا زمانی که به مصالح نظام اسلامی ضربه‌ای وارد نشود، هرگز بین مردم و زبانشان مانع نمی‌شوم» (یعنی مردم آزادی بیان دارند)([[93]](#footnote-93)).

در فرازی دیگر می‌گوید:

«جایی که زبان کار ساز است نباید از تازیانه کار گرفت. اگر در میان من و مردم اندک رابطه و پیوندی باشد آن را هرگز قطع نخواهم کرد، حتی اگر بین من و آنان تار مویی باشد پاره نخواهد شد، زیرا هرگاه آنان آن را به طرف خود بکشند من رها می‌کنم و چون آنان رها کنند من آن را به طرف خود می‌کشم»([[94]](#footnote-94)).

عفو و گذشت و حسن اخلاق

حق تعالی ایشان را علاوه بر دیگر صفات پسندیده، به زیور عفو و گذشت و حسن اخلاق آراسته بود. قبلاً بیان کردیم که مخالفان و جاهلان نزد وی می‌آمدند و با روش نا شایست برخورد می‌کردند، ولی او از بردباری و سعه صدر کار می‌گرفت و آنـان را مجـازات نمی‌کـرد. در اینجـا ذکـر یـک واقعۀ شگفت‌آور کـه نشـانـگـر فرمانبرداری و اطاعت از رسول الله ج و صبر و تحمل امیر معاویه س است، بی‌مناسب نیست.

در زمـان حیات پر برکت رسول اکرم ج وائـل ابـن حجـر س کـه فرزند پادشاه «حضرموت» بود، جهت قبول اسلام به خدمت آن حضرت ج حاضر شد، و بعد از قبول اسلام چند روزی نزد ایشان اقامت گزید، هنگامی که قصد مراجعت کرد، آن حضرت ج امیر معاویه س را جهت بدرقه با او همراه کرد، در حالی که او سوار بود و امیر معاویه س پیاده او را همراهی می‌کرد. چون وائل از خاندان شاهی بود و به تازگی به اسلام مشرف شده بود و هنوز صفات اخلاقی اسلام در وجود او ریشه نکرده بود و غرور شاهزادگی هنوز در وجودش نهفته بود، و مانع از این می‌شد که یک مسلمان عادی را همردیف خود سوار کند. امیر معاویه س مسافت زیادی را پیمود. اما صحرای سوزان و گرمای طاقت فرسای عربستان بود، هنگامی که پاهایش از ریگ‌های داغ سوخت و تاب تحمل آن را نداشت، از وائل س خواست که او را بر مرکب خود سوار کند، اما او چون تازه مسلمان شده بود، بر اثر غرور شاهی و عدم آشنایی با اخلاق اسلامی، انکار کرد، امیر معاویه س گفت: حال که این طور است پس کفش‌های خود را بده تا (به جای نعلین خود بپوشم) حداقل از شدت گرما نجات یابم. لیکن ایشان از این کار نیز امتناع ورزید و گفت: «برایت همین شرف کافی است که پاهایت را بر سایه سواری من بگذاری» خلاصه اینکه نه حضرت معاویه س را بر مرکب خود سوار کرد و نه جهت نجات از آن گرمای طاقت فرسا تدبیر دیگری اندیشید، بنابراین امیر معاویه س تمام مسافت را پیاده پیمود. ظاهر است که حضرت معاویه س به اعتبار نسب و حسب به خاندان کم رتبه‌ای تعلق نداشت، بلکه او نیز فرزند سردار قریش بود، اما فقط به خاطر اطاعت و اجرای دستور حضرت رسول اکرم ج آن همه رنج و زحمت را تحمل کرد، و او را تا پایان مقصد همراهی نمود. همین وائل بن حجر س زمانی به خدمت حضرت مـعـاویه س حاضـر می‌شود که او خـلیفـة وقت است و وائل را خـوب می‌شناسد و تمام سر گذشت و برخورد او را کاملاً در ذهن دارد اما با این همه او را به گرمی استقبال می‌کند([[95]](#footnote-95)).

از این واقعه می‌توان به اخلاق کریمانه، حوصله و سعة صدر، عفو و گذشت حضرت معاویه س پی برد.

محبت با پيامبر ج

امیر معاویه س با رسول اکرم ج محبت عمیق و علاقة فراوان داشت. یک بار به او خبر رسید که در بصره شخصی وجود دارد که از نظر شکل و شمایل با آن حضرت ج خیلی مشابهت دارد، وی به استاندار آنجا نامه نوشت که شخص مذکور را فوراً با عزت و اکرام اعـزام داریـد، هنـگامی کـه شخص نامبرده حاضر گردید، امیر معاویه س مقدم او را گرامی داشت، و بر پیشانی او بوسه زد([[96]](#footnote-96)).

بر اساس همین عشق و علاقه بود که ایشان مقداری از مو و ناخن نبی اکرم ج را نزد خویش نگهداری می‌کرد و وصیت کرده بود که بعد از مرگ، آن‌ها را به جای عطر و خوشبویی بـر چشـم، گـوش و بینی‌اش قرار دهند([[97]](#footnote-97)).

همچنین چـادری که نـبی اکـرم ج به طور انعام به حضرت کـعب بن زهیر س در ازای قصیده اش مرحمت فرموده بود،آن را نیز برای کفن خویش خریده بود([[98]](#footnote-98)).

به سبب همین محبت و اشتیاق فراوان که با حضور اکرم ج داشت، در بسیاری از حرکاتش نقل و حرکت آن حضرت ج نمودار بـود، چنـان کـه حضرت ابـودرداء س می‌فرمود: نمـاز خـوانـدن حضـرت معاویه س بیش از همه به نماز رسول الله ج مشابهت داشت([[99]](#footnote-99)). به سبب همین محبت رسول الله ج بود که هر یک از گفتار و کردار آن حضرت ج را با دل و جان می‌پذیرفت.

حضرت جبله بن سحیم بیان می‌کند که: یک بار دوران خلافت حضرت معاویه س نزد او رفتم. ایشان را در حالی یافتم که کودکی او را به سوی خود می‌کشید و ایشان به (خاطر دل جویی او) با او بازی می‌کرد. وقتی سبب این کار را پرسیدم گفت: از رسول اکرم ج شنیده‌ام که می‌فرمود: با کودکان به مهربانی و به سان کودکـان رفتـار کنید([[100]](#footnote-100)).

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چون که با کودک سر و کارت فتاد |  | پـس زبـان کـودکـی بایـد گشـاد |

اطاعت از پيامبر ج

در کتاب مشکاة المصابیح واقعه‌ای ذکرشده که نمونه‌ای بارز و آشکار از اطاعت پیامبر ج به شمار می‌رود. و آن ایـن کـه امیـر معاویه س با رومیان معاهدة صلحی برقرار کرده بود، در زمان صلح، امیر معاویه س سپاهیان اسلام را بر مرزهای روم مستقرساخت، به قصد آن که به مجرد تمام شدن مدت معاهده و آتش بس فوراً حمله کند، زیرا رومیان فکر می‌کنند که معاهده به تازگی به پایان رسیده و مسلمین به این زودی نمی‌توانند خود را به اینجا برسانند و آمادگی دفاعی کامل ندارند و بدین ترتیب کشورشان به آسانی اشغال خواهد شد. چنان که به محض تمام شدن مدت معاهده، سپاه اسلام به روم حمله برد، رومیان تاب مقاومت این حمله غافلگیرانه را نداشتند، لذا مجبور به عقب نشینی شدند، اما در همین وقت که سپاه اسلام به قلب روم پیشروی می‌کرد، ناگاه یکی از اصحاب، به نام عمرو بن عسبه س فریاد الله اکبر سر داد و گفت:

«وفاء لا غدر». «به عهد خود وفا کنید و از نیرنگ بپرهیزید».

امیر معاویه س از او پرسید که موضوع چیست؟ در جواب گفت: از رسول اکرم ج شنیده‌ام که می‌فرمود:

«هرگاه میان دو گروه پیمانی برقرار گردد هیچ یک از طرفین حق ندارد که قبل از پایان مدت بدون اطلاع طرف مقابل تغییری ایجاد کند».

منظور حضرت عمرو بن عبسه س این بود که به دلیل این حدیث در زمان آتش بس و معاهده، نه تنها جنگ ناجایز است بلکه مقدمات آن نیز ناجایز و حرام است.

هنگامی که امیر معاویه س این حدیث سید دو جهان ج را شنید فوراً دستور داد که نیرویش خاک دشمن را ترک کند. چنانکه تمام قوا از خاک دشمن خارج و منطقه فتح شده را تخلیه کردند([[101]](#footnote-101)).

شاید درمیان هیچ ملتی، چنین نمونه شگفت انگیزی از وفای به عهد وجود نداشته باشد که در عین حالی که نیروها سر گرم فتح و پیروزی باشند، فقط با شنیدن یک جمله، تمام منطقه را تخلیه و فرد فرد لشکر بدون چون و چرا عقب نشینی کنند. نیز یک بارحضرت ابو مریم ازدی خدمت وی حاضر شد ایشان علت حضور او را پرسیدند، در جواب گفت: حدیثی شنیده‌ام می‌خواهم آن را برایت بازگو کنم و آن این که رسول خدا ج می‌فرمود: هرکسی را که خداوند متولی امری از امور مسلمین گردانید و او میان خود و مردم مانع ایجاد کرد، خداوند نیز با او این گونه رفتار خواهد کرد. حضرت ابو مریم ازدی بیان می‌کند، به محض این که حضرت معاویه س این حدیث را از من شنید فوراً فردی را موظف کرد که در میان آحاد جامعه تحقیق و جستجو کند و نیازهای آنان را برایش بازگو نماید([[102]](#footnote-102)).

ترس از خدا

دربارۀ حضرت معاویه س وقایع و شواهد بی‌شماری در دست است، که نمایانگر خوف و خشیت وی از خدا و حاکی از آنند که او همیشه به فکر آخرت بوده و همواره از محاسبه روز قیامت و حضور به بارگاه عدل الهی می‌ترسید و از ذکر واقعات عبرت‌آموز قیامت زار زار می‌گریست([[103]](#footnote-103)).

 عـلامـه ذهبـی می‌نگارد کـه حضـرت معـاویـه س در یـکـی از خطبه‌های جمعه جهت آزمایش مردم در مسجد جامع دمشق چنین گفت:

«إن الـمال مالنا والفيء فيئنا من شئنا أعطيناه ومن شئنا منعنا». «کلیه دارایی کشور مال ماست، و تمام غنائم نیز ملک ماست، به هر کسی که بخواهیم می‌بخشیم و از هر که بخواهیم منع می‌کنیم».

هیچ کس در جواب او چیزی نگفت. بار دیگر جمعه دوم نیز این گفته را تکرار کرد، اما باز هم کسی جواب نداد. برای آخرین بار در جمعه سوم نیز این گفته را تکرار نمود، آنگاه مردی از جای برخاست و گفت: هرگز چنین نیست! دارایی مملکت مال ماست و غنیمت نیز از آن ماست، هر کس آن را از ما باز دارد، به وسیله شمشیرهای خود داوری او را به خدا خواهیم برد.

حضرت معاویه س با شنیـدن ایـن سخنـان از منبر پایین آمـد، و آن شخص را بـه حضور خـود طلبید. وقتـی آن مـرد نـزد او حاضر شد، عده‌ای گفتند، این شخص هلاک خواهد شد، اما هنگامی کـه در بـه روی مردم باز شد و اجازه ورود یافتند دیدند که آن مرد در کنار حضرت معاویه س نشسته است. بعد از آن امیر معاویه س گفت: خدا این مرد را زنده نگاه دارد زیرا او مرا زنده گردانید، از رسول اکرم ج شنیده‌ام که می‌فرمود:

«بعد از من فرمانروایانی روی کار خواهند آمد که گفته‌های بـی‌جـا می‌گویند اما کسی جرأت جوابگویی آن‌ها را ندارد، جایگاه این گونه افراد در جهنم است. من جهت آزمایش و دریافت حال خود، سخنی بر زبان آوردم، کسی مرا پاسخ نداد، ترسیدم که خدای ناکرده من نیز از زمرة آن امراء باشم، بنابراین جمعه دوم نیز آن را تکرار کردم، اما این بار نیز مثل گذشته جوابی نیافتم، آنگاه بیش از پیش نگران شدم و با خود گفتم: آیا من نیز از آنانم؟ لذا جمعه سوم نیز این گفته را تکرار نمودم، این شخص بلند شد و گفته مرا رد کرد و بدین وسیله مرا حیات بخشید، اینک امیدوارم که خداوند مرا از زمرة آن گونه فرمانروایان قرار ندهد»([[104]](#footnote-104)).

ساده زيستی، قناعت و استغناء

دشمنان حضرت معاویه س با شدت تمام کوشیده‌اند که او را یک فرد خودخواه و جاه طلب معرفی کنند، حال آنکه حقیقت عکس این است، حضرت ابو مجلز س بیان می‌کند یک بار امیر معاویهس در جلسه‌ای وارد شد، مردم به پاس احترام او از جای برخاستند، اما ایشان این کار را ناپسند دانست و گفت: هـرگز چنین نکنید! زیـرا من از نبی اکرم ج شنـیده‌ام که می‌فرمود:

«هر کس دوست داشته باشد که مردم به احترام او برخیزند، بداند که جهنم جایگاه اوست»([[105]](#footnote-105)).

زهد و قناعت ایشان به حدی بود که یونس بن مسیره بیان می‌کند که من حضرت معاویه س را در بازار‌های دمشق در حالی دیدم که لباس پیوند زده بر تن داشت([[106]](#footnote-106)). نیز روزی در مسجد جامع دمشق، در حالی خطبه را ایراد می‌کرد که لباسهایش پیوند زده بود([[107]](#footnote-107)).

آنچه بیان شد نمونه‌ای از استغناء و ساده زیستی طبیعی ایشان بود، اما در زمان استانداری شام از شأن و شوکت ظاهری نیز کار گرفت و علتش این بود که آن منطقه، منطقه مرزی بود و ایشان می‌خواست در نظر کفار و دشمنان اُبْهُّت و شوکت ظاهری مسلمین را حفظ کند، در ابتدا حضرت عمر فاروق س با این روش مخالفت کرد و آن را ناپسند دانست، و او را استیضاح کرد. وی در جواب گفت: ای امیرالمومنین! ما در منطقه‌ای زندگی می‌کنیم که جاسوسان دشمن (رومیان) همواره وجود دارند، آنان به اُبْهُّت و شوکت ظاهری بسیار اهمیت قائل هستند، لذا لازم است برای ایجاد رعب در دل آن‌ها ابهت، شکوه و قدرت خویش را آشکار کنیم تا آن‌ها ما را حقیر و ضعیف و عقب مانده تصور نکنند، بدین طریـق شکـوه و عظمت اسـلام و مسلمیـن حفظ می‌شود و دشمن نیز حسابش را می‌کند.

در ایـن مـوقع حضرت عبدالرحمن بن عوف س که با حضرت عمر س بـود پس از شنیـدن پاسخ حکیمانة امیـر معـاویـه س گفت ای امیرالمومنین! دیدی که چگونه از عهدة پاسخ بر آمد؟ حضرت عمر فاروق س در جواب فرمود: ما هم به همین دلیل این بارِ گِران را به عهده او گذاشتیم([[108]](#footnote-108)).

دانش و تفقه

خـداونـد متعـال امیر معاویه س را از علـوم دینـی و فقه، بهره‌ای کامل عطا فرموده بود، ابن حزم/ می‌نویسد:

«وی از صاحبان فتوا و اجتهاد به شمار می‌رفت»([[109]](#footnote-109)).

ابن حجر / نیز او را از طبقة متوسط صحابه قرار داده که در مسائل شرعی فتوا صادر می‌کردند([[110]](#footnote-110)).

حضرت ابن عباس س درباره وی می‌فرمود:

«إنه فقيه» «همانا معاویه فقیه است».

ایشان تعداد 163 حدیث از پیامبرگرامی روایت کرده‌اند([[111]](#footnote-111)).

از جمله کسانی که از او حدیث روایت کرده‌اند از میان صحابه، ابن عباس، انس بن مالک، معاویه بن خدیج، عبدالله بن زبیر، سائب بن یزید و حضرت نعمان بن بشیر ش و از تابعین محمد بن سیرین، سعید بن مسیب، علقمه بن وقاص، ابو ادریس خولانی و عطیه بن قیس رحمهم الله را می‌توان نام برد([[112]](#footnote-112)).

او سخنرانی بلیغ بود، و خطابه‌های وی در میان عرب مقام ویژه‌ای داشت. و همچنین اقوال حکیمانه‌ای که از وی روایت شده حائز اهمیت زیاد و از نظر علم و حکمت در نـوع خـود ممتازند، ایشان در زمان خود به ترویج علم و دانش اهمیت زیادی قایل بود تا قبل از زمان وی کتاب جامع تاریخی وجود نداشت و مدارک تاریخی متفرق و خیلی ساده بود: او قبل از همه به وسیله تاریخ نگار عصر خویش، عبید بن شریه، وقایع تاریخ قدیم، احوال فرمانروایان عجم و تاریخ پیدایش زبان‌ها و چگونگی انتشار آن‌ها را به صورت کتاب تاریخ درآورد، این اولین کتاب تاریخ در میان مسلمین بود.

وفات

زندگی ایشان مجموعه‌ای از علم و عمل بود، تا حدی که در توانش بود نسبت به اصلاح و بهبود امور مسلمین کوشید و زندگی خـود را در این راه صرف نمود، ولی با این همه باز هم مخالفان ناراضی، او را مورد اتهامات بی‌جا و هدف اعتراضات گوناگون قرار می‌دادند، و ایشان از این بابت اظهار تأسف می‌کرد. یک بار شخصی از او پرسید علت چیست که به این زودی محاسنت سفید شده است؟ وی در پاسخ گفت:

«چرا چنین نباشد، در حالی که همواره افراد جاهل و متعصبان تندرو مانند نگهبان بالای سرم ایستاده و اعمالم را زیر ذره بین قرار می‌دهند و به بهانه‌های مختلف می‌کوشند چیزهای کوچک را در چشم مردم بزرگ جلوه دهند و در برابر هر اقدامی دلیل و پاسخ می‌طلبند و اگر جواب قانع کننده بیابند از تقدیر و تشکر خبری نیست و اگر جواب به مذاقشان خوش نیامد صدای اعتراضاتشان در همه عالم می‌پیچد»([[113]](#footnote-113)).

ایشان در سال 60 هجری در سن 78 سالگی دچار کسالت شد و رفته رفته مرض، به وفات منجر شد، در مرض وفات خویش خطبه‌ای ایراد کرد که آخرین خطبه او بود، در بخشی از این خطبه می‌گوید:

«أيها الناس! إن من زرع قد استحصد وإني قد وليتكم ولن يليكم خير مني وإنما يليكم من هو شر مني كما كان من وليكم قبلي خيراً مني». «ای مردم بسیاری از کشتهاست که وقت درو کردن آن فرا رسیده است مدت زمانی ولایت امر شما بـه عهده مـن بوده است بدانید که پس از مـن فرمانروایی بهتر نخواهید یافت همان گونه که خلفای پیشین از مـن بهتر بوده‌اند من نیز از زمامداران بعدی بهترم»([[114]](#footnote-114)).

بعد از ایراد این خطبه نسبت به تجهیز و تکفین خویش وصیت فرمود و گفت:

«غسل من را شخصی عاقل و هوشیار به عهده گیرد و سپس فرزندش یزید را فرا خواند و به او گفت: یک بار در سفری با رسول اکرم ج همراه بودم من آب وضوی آن حضرت را آماده ساختم، ایشان پس از وضو یکی از دو پارچه‌ای را که بر بدن مبارک خویش انداخته بود به من عنایت فرمود، من آن را نزد خود نگاه داشته‌ام، همچنین روزی در خدمت مصطفی ج نشسته بودم، آن حضرت ناخن می‌گرفت من مقداری از ناخن آن سرور را بر گرفتم و در شیشه‌ای تا امروز نگاه داشته‌ام، و مقداری از موی مبارک آن حضرت نیز نزد من موجود است آن پارچه را جزء کفنم قرار دهید و ناخن و مو را بر چشم، دهان و گوش و مساجد (اعضایی که هنگام سجده بر زمین قرار می‌گیرند) بگذارید و آنگاه مرا به ارحم الراحمین بسپارید»([[115]](#footnote-115)).

پس از وصیت، بیماریش شدت گرفت تا آنکه سر انجام در اواسط ماه رجب سال 60 هجری در شهر دمشق این آفتاب علم، حلم و تدبر برای همیشه غروب کرد([[116]](#footnote-116)).«إنا لله وإنا إليه راجعون»

نماز جنازه‌اش به امامت حضرت ضحاک بن قیص س خوانده شد، و در محل (باب الصغیر) دمشق مدفون گردید، مطابق قول صحیح، سن وی درآن هنگام 78 سال بود([[117]](#footnote-117)).

عـلامـه ابـن اثـیـر، در تـاریـخ خـود نقـل کـرده است کـه یـک بار عبدالملک بن مروان بر قبر او ایستاده بود و در حق وی دعـای خیـر می‌کرد شخصی از او پرسید که این قبر چه کسی است؟ عبدالملک در جواب گفت:

«قبر رجل كان والله فيما علمته ينطق عن علم ويسكت عن حلم إذا أعطى أغنى وإذا حارب أفنى ثم عجل له الدهر ما أخره لغيره من بعده هذا قبر أبي عبدالرحمن معاوية». «این قبر کسی است که بخدا سوگند تا آنجا که من می‌شناسم بر اساس علم و دانش سخن می‌گفت و از روی حلم و بردباری سکوت می‌کرد، هرگاه می‌بخشید بی‌نیاز می‌ساخت و هرگاه می‌جنگید طرف مقابل را از پای در می‌آورد... این قبر ابوعبدالرحمن معاویه است»([[118]](#footnote-118)).

امير معاويه س در آيينۀ نوشته‌های دانشمندان شيعه

با وجودکوشش‌های فراوانی که از سوی برخی از نویسندگان در جهت کتمان فضایل امیر معاویه س صورت گرفته؛ باز هم بسیاری از حقـایـق از لابلای نوشته‌هایشان مانند مروارید پنهان داشتـه شـده می‌درخشد، در اینجا به نمونه‌هایی از نوشته‌های دانشمندان شیعه که در خلال پژوهش‌های خود ارایه داده‌اند اشاره می‌شود:

ابن طقطقی مؤرخ معروف قرن هفتم هجری در کتاب خود به نام «الفخری» ضمن تحلیل دوران حکومت امیر معاویه س به حقایقی اشاره کرده است، این تحلیل از آنجا که به قلم یک مؤرخ شیعی اثنا عشری نگاشته شده است از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، گر چه نویسنده، در این تحلیل بی‌طرفی را کاملاً حفظ نـکرده است، امـا در مجموع می‌توان گفت: که جنبة حقیقت غالب است، وی می‌نویسد:

«معاویه مردی بود خردمند و نیرومند و مدبر و عاقل و حکیم و فصیح، به وقت حلم حلیم بود به وقت خشونت خشن، اما بردباری بر او غلبه داشت»([[119]](#footnote-119)).

در صفت سخاوت و جوانمردی معروف بود و به فرمانروایی و کشور داری علاقه داشت، اشراف قوم را عطاها می‌داد و سران قریش، مانند عبدالله بن عباس، عبدالله بن زبیر، عبدالله بن جعفر طیار، عبدالله بن عمر، عبدالرحمن بن ابی بکر، ابان بن عثمان بن عفـان ش و کسانـی دیگر از خاندان ابوطالب در دمشق نزد او می‌رفتند، وی با آن‌ها نیکی می‌کـرد و از سـر تـواضع و مهمان نوازی در رفـع نیازهـای آنان می‌کوشید. سران قریش همواره با درشتی و خشونت پیش می‌آمدند و با روشی ناپسندیده برخورد می‌کردند ولی او در مقابل گاهی با لبخند و گاهی با سکوت جواب می‌داد، و هنگام جدایی آن‌ها را با هدایا بدرقه می‌کرد، از جمله نشانه‌های بردباری معاویه س این است که یک بار پانصد دینار یا درهم برای مردی انصاری فرستاد او آن‌ها را ناچیز دانست و به فرزندش دستور داد که این‌ها را ببر و به دهان معاویه س بزن، و به او تأکید کرده قسمش داد که این دستور مرا حتماً اجرا کن، پسرش خدمت معاویه س رسید و گفت: ای امیر المومنین! پدرم مردی شتابزده و تند خو است، مرا قسم داده و به چنین کاری مجبور ساخته، و من هم جز اطاعت از فرمان وی چاره‌ای ندارم، معاویه س با شنیدن گفتة او دستش را بر دهان خود گذاشت، و به او گفت دستور پدرت را اجرا کن، ولی حال عمویت را نیز مراعات کن، پسرک شرمنده شد و مبلغ را بر زمین انداخت، سپس معاویه س آن پول را دو برابر کرده برای مرد انصاری فرستاد. پسرش یزید چون بر این امر اطلاع یافت در حالت خشم به خدمت معاویه س رسید و گفت: شما در حلم و بردباری افراط و بیش از حد مبالغه می‌کنید، می‌ترسم مردم، آن را بر ضعف و ناتوانی تو حمل کنند، او در پاسخ گفت: حلم سراسر خیر است، و در آن هیچ گونه ندامت و خرابی وجود ندارد، تو به کار خود مشغول باش و ما را به حال خویش واگذار.

همین رفتارها بود که او را فرمانروای جهان قرار داد و موجب شد که افرادی از مهاجرین و انصار که خود را مستحق خلافت می‌دانستند، پیش او سر فرود آرند، او شخصی مدبر و دانشمند بود، عمربن خطاب س در حق او چنین گفت: «شما از قیصر و کسری و قدرتشان تعریف می‌کنید حال آنکه معاویه در میان شما موجود است».

معاویه رهبری ملیت‌های مختلف و مسؤلیت چند کشور را به عهده داشت و در دوران حکومت خود ابتکارات زیادی به خرج داد که تا پیش از وی سابقه نداشت، مثلاً برای فرمانروایان تدابیر امنیتی خاصی مقرر کرد و اولین کسی است که به ساخت مقصوره([[120]](#footnote-120)) (جای ایستادن امام) در مسجد مبادرت ورزید، تا خلیفه بتواند جداگانه نماز گذارد، و این اولین اقدام را پس از آن عملی ساخت که حادثة جانکاه شهادت امیر المومنین (علی) ÷ به وقوع پیوست، به منظور اینکه بار دیگر چنین حادثه‌ای رخ ندهد و خلیفه از سوء قصد بد خواهان در امان باشد...

و او بـود کـه قبـل از همه، تغییراتی در برید (پُست) ایجاد کـرد کـه نامه‌ها و خبرها در اسرع وقت نقل و مخابره شود، منظور از برید این است که در مراحل متعدد اسب سوارانی با اسب‌های تنومند و قوی همواره آماده باش بودند، همین که خبر رسان، با اسب سریع السیر به منزل دوم می‌رسید و اسبش از تک می‌ماند اسب سوار دیگر راهش را ادامه می‌داد، تا بدین وسیله در اسرع وقت خبرها از یک محل تا منزلگهی دیگر گزارش شود، (امیر) معاویه س کمیته‌ای به نام دیوان خاتم تأسیس کرد که از ادارات معتبر به شمار می‌رفت و تا زمان بنی عباس این روش ادامه داشت، و بعداً متروک گردید، دیوان خاتم کمیته‌ای بود که هر فرمانی از سوی خلیفه صادر می‌شد و به امضای او می‌رسید، اول در این کمیته آورده می‌شد و پس از امضای رئیس کمیته، یک نسخه از آن بایگانی می‌شد. معـاویـه س در پیشبرد امـور مملکت مهارت خاصی داشت و فرمانروایی مقتدر و مدیری توانا بود، عبدالملک بـن مـروان (هنگامی که بر قبر معاویه س ایستاده بود) ایـن مطلب را به خوبی ادا کرده است... ([[121]](#footnote-121)).

حضرت عبدالله بن عباس ب که نقادی معروف بود می‌گوید:

 «در توجه به فرمانروایی و بهبود امور مملکت، کسی از معاویه سبقت نورزیده است»([[122]](#footnote-122)).

\* [[123]](#footnote-123)\* مسعودی مؤرخ معروف شیعه می‌نویسد:

«معاویه چند ماه پیش از وفات پیامبر ج دبیر او شد»([[124]](#footnote-124)).

سپس می‌نویسد:

«با مردم مدارا می‌کرد و عطاها می‌داد و نکویی‌ها می‌کرد و مایة جذب قلوب بود تا آنجا که وی را بر خویشان و کسان خود ترجیح می‌دادند، از جمله آنکه عقیل بن ابی طالب به استعانت پیش وی آمد»([[125]](#footnote-125)).

محمد بن عقیل علوی حضرمی، محقق شیعه در کتاب «النصائح الكافيه لـمن يتولی معاويه» که به فارسی به نام «معاویه و تاریخ» ترجمه شده است. پس از سب و دشنام گویی بی‌حد نسبت به امیر معاویه س در خلال «تحقیق» خود می‌نویسد:

«البته معلوم است که معاویه اهل اجتهاد بوده است چون وی بسیار مرد باهوش و زیرکی بود و عربی را خوب می‌دانست و از صناعت کلام اطلاع داشت و از این جهت بر بسیاری از مجتهدین مقدم بود»([[126]](#footnote-126)).

سید امیر علی، مؤرخ و نویسنده نامدار شیعی می‌نویسد:

«معاویه در ظاهر پایبند به تمام تکالیف و وظایف مذهبی بود»([[127]](#footnote-127)).

سپس می‌افزاید:

«معاویه در تمام مدت سلطنت خود به طورکلی پیروز و کامیاب بود، اوضاع داخلی کشورآرام و در خارج نیزهمیشه مظفریت با او بوده است»([[128]](#footnote-128)).

محقق و دانشمند معاصر شیعی، دکتر عبدالحسین زرین کوب، در کتاب خود «بامداداسلام» از برخی حقایق سخن گفته است که اینک از نظرتان می‌گذرد، او می‌نویسد:

 «معاویه در سال فتح مکه، اسلام آورد و پیغمبر که می‌خواست از ابوسفیان دلجویی کند او را در جرگه کاتبان خویش درآورد، ابوبکر صدیق هم بعدها او را همراه برادرش یزید بن ابی سفیان به شام فرستاد، عمر بن خطاب ولایت اردن را به وی داد، چنـدی بعـد کـه برادرش یزید در طاعون شام مـرد، امارت شـام را نیـز خلیفه بـه وی وا گذاشت. در شام معاویه، استعداد جنگجویی و قدرت اداره یی از خود نشان داد. فتوحاتی را که در آن حدود، در امارت یزید ابن ابی سفیان شده بود دنبال کرد و توسعه بخشید...

مهم‌ترین اقدام معاویه که اسباب عمده پیروزی‌های او به شمار آمد، ابتکاری بود که در لشکر شام به خرج داد. بدین گونه معاویه برای اخلاف خود لشکری پدید آورد، ورزیده و فداکار که در آداب و ترتیبات آن ظاهراً از تجارب رومی‌های شام هم استفاده کرد. این لشکر را به وسیلة غزوه‌های هر ساله و مهاجماتی که دایم به بلاد مجاور ـ ثغور بیزانس ـ می‌کرد همیشه تازه نفس نگاه می‌داشت، با این مهاجمات مستمر لامحاله به دشمن فرصت آن نمی‌داد که به قلمرو مسلمین تجاوز کنند، به امر زراعت هم توجه خاصی نشان داد، مخصوصاً در اراضی حجاز، چاه‌هایی کند و سدهایی هم بست... بَرید نسبتاً مرتبی هم به وجود آورد و کار غزوه و فتوح را نیز فراموش نکرد، مخصوصاً با رومی‌ها دایم مشغول ستیز و آویز بود و خود او با حلم و تدبیری که در خور یک سید قبیله بود، شیوخ عرب و وفدهای قبایل را جلب و اداره می‌کرد. با دستی گشاده و زبانی سخنگوی که داشت در هر کار موقع شناس نیز بود، و در کار سیاست از جنایت‌هایی که بی‌فایده یا اجتناب‌پذیر می‌نمود خودداری داشت. در جلب قلوب هم چنان مهارتی داشت که به قول مسعودی احیاناً کسانی که مورد انعام او واقع می‌شدند در راه او حاضر به جانبازی نیز می‌شدند...»([[129]](#footnote-129)).

مرتضی مطهری دانشمند معاصر شیعی، در پاسخ این سؤال که چرا امام حسن س کاغذ سفیدی را که معاویه برای امضاء و درج شرایط فرستاده بـود پذیرفت، حـال آنکه مـردم ایـن را یـک نیرنـگ تلقـی می‌کردند و معاویه را مـردم در زمـان حضـرت حسین، امیر شناخته بودند... می‌گوید:

«شما می‌گویید: که مردم این را یک نیرنگ تلقی می‌کردند. اتفاقاً مردم می‌گفتند: (معاویه) چه آدم خوبی است. حرفهایت را بزن، ببینم آخر تو چه می‌خواهی؟ آیا حرفت فقط این است که من باید خلیفه باشم یا حرف دیگری داری؟ اگر حرف دیگری داری این که حاضر است واقعاً مسلمین را به سعادت برساند... می‌گفتند: درست است که معاویه آدم بدی است([[130]](#footnote-130)). ولی با رعیت خیلی خوب است، ببین با شامی‌ها چگونه رفتار می‌کند! چقدر از او راضی هستند... اگر او حاکم شود هیچ فرقی میان مردم کوفه و غیر کوفه نخواهد گذاشت.

مخصوصاً معروف بود به حلم و بردباری... مردم می‌رفتند به او فحش می‌دادند، می‌خندید و در آخـر پـول می‌داد و آن‌ها را جلب می‌کرد، می‌گفتند: برای حکومت بهتر از این دیگر نمی‌شود پیدا کرد»([[131]](#footnote-131)).

گزيده‌اي از وصيت امير معاويه س به يزيد

ابن عثم کوفی (متوفی 314 ﻫ.ق) محدث و شاعر و مؤرخ شیعی قرن سوم و چهارم در کتاب خود «الفتوح» مشروح وصیت نامه امیر معاویه س را آورده است که در اینجا گزیده‌ای از آن را با ترجمة محمد بن احمد مستوفی هروی (از محققان قرن هشتم هـ.ق) تقدیم حضور خوانندگان می‌نماییم، وی می‌نویسد:

«معاویه در واپسین روزهای زندگی، خطاب به مردم شام گفت: ای مردمان، شما یقین دانستـه ایـد کـه عاقبت کار دنیـا زوال است و سرانجام عمر آدمی فنا. امروز مرا بر این صفت رنجور می‌بینید. مرا نفسی چند بیش نمانده است و دل به حال شما نگران دارم. کسی را که دل شما می‌خواهد، بگویید: تا بر سر شما خلیفه گردانم و عهدة کار شما به گردن او بگذارم.

جمله اهل شام، یـک کلمه شدند و گفتند: ما را یزید پسر تو خلیفه می‌باید و هیچ کس دیگر را بر سر خود امیر و والی نمی‌خواهیم.

دیگر نوبت معاویه رسید گفت: من بدان جهان می‌روم و سر و کار من با خـدای تعالـی افتـاده است. امید می‌دارم که باری تعالی گناهان مرا بیامرزد و از من عفو کند. حجت بر شما می‌گیرم و تأکید می‌کنم که ریـا مـورزید و هـر کـس را مراد دارید بی‌تحاشی بگویید تا زمـام خلافت به دست او سپارم. مردمان جمله به آواز بلند گفتند: ما را بر یـزید پسر تـو هیـچ مزیـد نیست و جـز او را بر خویشتن خلیفه نمی‌خواهیم...

پس، معاویه س رو به یزید کرد و گفت: ای پسر، در میان این امت چگونه زندگانی خواهی کرد و بر چه سیرت و منوال خواهی زیست؟ آیا بر سیرت ابوبکر و عمر و عثمان ش خواهی بود یا نه؟ یزید گفت: من نمی‌توانم که بر سیرت آنان روم لیکن، آنچه در قـوّه داشته باشم بـر وفـق کتاب و سنـت رسول او محمد مصطفی ج با عالمیان زندگانی خواهم کرد. معاویه س گفت: ای پسر! بدان که خلافت خدای تعالی در سعادت او در زمین کاری خرد نباشد. و بدان قیام نتوانی نمود مگر به سه چیز، دلی فراخ، دستی بخشنده و خوی نیکو. سه چیز دیگر، علمی ظاهر، مشاهدتی زیبا و روی گشاده. با این شش چیز، ده دیگری بباید: صبر، دانایی، وقار، سکینه، رزانت، مروّت، جوانمردی، دلیری، سخن رعیت به رغبت شنیدن و آنچه گویند: از مکروه و محبوب از ایشان تحمل کردن.

ای پسر! از این دنیا به حلال قانع باش و گرد حرام مگرد و در میان رعیت قاعدة انصاف و مروّت پدید آر.

سپس دربارة رفتار با عبدالرحمن بن ابی بکر و عبدالله بن عمر و ابن زبیر و حسین بن علی ش وصیت کرد و در خصوص برخورد با حسین س گفت:

«اما حسین بن علی آه.آه. ای یزید!، چه گویم در حق او؟ زینهار او را نرنجانی و بگذاری که در هر جا دل او خواهد، برود... چندانکه توانی، او را حرمت دار و اگر کسی از اهل بیت او نزدیک تو آید، مال بسیار بدو ده و او را راضی و خوشدل باز گردان.

ایشـان اهل بیت اند که جز در حرمت و منزلت رفیع، زندگانی نتوانند کرد، زینهـار ای پسر، چنان مباش که به حضرت ربانی رسی و خون حسین در گردن داشته باشی که هلاک از تو برآید، زینهار و هزار زینهار که حسین را نرنجانی و به هیچ نوع، اعتراض و اذیتِ او نکنی کـه فرزنـد رسول الله ج است. حق رسول خدا ج را بـدار ای پسر، و الله که تو دیده‌ای و شنیده‌ای که من هر سخن که حسین در روی مـن میگفت: چگونه تحمـل کردم بـه حکـم آن کـه فرزند مصطفیج است.

آنچه در این معنی واجب بود، بگفتم و بر تو حجت گرفتم و تو را ترسانیدم، «و قد أعذر من أنذر» پس، روی به ضحاک و مسلم کرد و گفت:

«شما هر دو بر سخنی که من یزید را گفتم، گواه باشید. به خدای تعالی سوگند می‌خورم که اگر حسین هر چه در دنیا از آن بهتر نباشد، از من بگیرد و هر چه از آن بدتر نباشد، با من رفتار بکند از او تحمل کنم. من از آن کس نباشم که خون او در گردن من، به نزد حضرت ربانی روم. پس، روی بـه یزید کرد و گفت: ای پسر، وصیت من بشنیدی و فهم کردی و دانستی؟

یزیـد گفت: آری... پس آهی کشید و او را غشی روی داد. چـون بـه هوش آمد گفت: **﴿**جَآءَ ٱلۡحَقُّ وَزَهَقَ ٱلۡبَٰطِلُ**﴾** [الإسراء: 81]. پس، در ایستاد و مناجاتی بگفت. پس، در اهل بیت و پسران عم خویش نگریست و گفت: «از خدا بترسید چنانکه بباید ترسید که ترسیدن از خدای تعالی عقیدتی محکم است. وای بر آن کس که از خدایتعالی و از عقاب او نترسد»([[132]](#footnote-132)).

امير معاويه س در پرتو نوشته‌های خاورشناسان

محققان بیگانه در مـورد شخصیت امیـر معـاویـه س مطالـب زیـادی نوشته‌اند در اینجا فقط به دو نمونه اشاره می‌کنیم:

1- رینولد نیکلسن، درکتاب «تاریخ ادبیات عرب» می‌نویسد:

«معاویه س سیاستمداری ورزیده بود، به سبب آشنایی کامل به طبع انسانی توانست، مردم صاحب نظر را که مخالف وی بودند به صف خویش بکشاند»([[133]](#footnote-133)).

2- دکتر فلیپ حتی می‌گوید:

«قدرت و مدیریت معاویه س در ارادة امور بسیار قوی بود، او اوضاع نابسامان آن روز را بهبود بخشید و یک جامعۀ اسلامی منظم آفرید، او اولیـن سپـاه مجهز و آمـوزش دیـدۀ اسلامی را تشکیل داد، در دولـت اسلامی، اولین دیوان ثبتی را به وجود آورد، برای ساخت ادارة پُست تلاش نمود که بعداً همه نقاط مملکت را فرا گرفت و آن‌ها را با هم متصل ساخت، او بسیار بردبار و خوش رفتاربود.....»([[134]](#footnote-134)).

داستانی شگفت از زندگی امير معاويه س

مولانا جلال الدین رومی، در مثنوی خود روایت می‌کندکه روزی امیر معاویه س پس از آنکه از کار روزانه خسته شده بود، در منزل به استراحت پرداخت، خواب چشمان او را در ربود، چیزی نگذشته بـود کـه مردی با عجله او را از خواب بیدارکرد، چـون چشم گشـود آن مرد، پنهان گشت با خود گفت درب خانه بسته و کسی را به این جا، راه نبود، این مرد چگونه وارد شده است؟ فوراً از جا برخاست و به جستجو پرداخت، مردی را دیدکه پشت پردة درب، خود را پنهان کرده است، بـه او گفت: تـو کیستی و چـرا مـرا بی‌هنگام بیدارکردی؟ گفت من ابلیس شقی هستم تو را بیدارکردم تا از نماز جماعت عقب نمانی، امیر گفت: هنوز تا نماز، وقت زیادی باقی است و فـکـر نمی‌کنـم تو چنیـن هـدفی داشته باشی تو دشـمن بـشری تـو دزد بی‌رحمی، چه شده است که بر من مهربان شده‌ای؟!.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گفت بیدارم چـرا کـردی بـه جـد |  | راست گوی با من، مگو بر عکس و ضد |
| گفت هنــگام نـمـاز آخـــر رسید |  | سوی مسجـد زود می‌بـایـد دویــد |
| گفت نی‌نـی این ‌غـرض نبـود تــرا |  | کـه به خیــری رهنمــا باشی مـرا |

ابلیس گفت: آخر می‌دانی، من اول، فرشته بوده‌ام، کارم اطاعت و عبادت بوده است، عشق به خدا در جان ما ریشه کرده است و لذت عبادت را هنوز احساس می‌کنم، اینک به مقتضای فطرتم تو را برای عبادت خدا بیدارکردم:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گفت اول مـا فـرشتـه بـوده‌ایم |  | راه طاعت را بجـان پیمـوده‌ایم |
| پـیـشـۀ اول کـجــا از دل رود |  | مهـر اول کـی ز دل زائـل شود |

امیر معاویه س گفت درست است که تو مدتی با ساکنان عرش همدم بـوده‌ای امـا تو دیـگر رانـدة دربار خدا شدی، صدها هزار انسان را از جـادة راست منحرف کرده ای، جنـس تـو از آتـش است تـا چیزی را نسوزانی آرام نمی‌گیری، ای رهزن، تو به پیشگاه خدا هم به جدل پرداختی، من کیستم که از مکر تو رهایی یابم.

قوم نوح از دست تو در نوحه‌اند، قوم عاد را تو بر باد دادی، قوم لوط از دست تو سنگباران شد، نمرود، فرعون، ابولهب، ابوجهل و هزاران انسان دیگر را تو به خاک سیاه نشاندی، در هرگوشة جهان، روزی هـزاران فتنه بـر پـا می‌کنی، انسان‌ها در برابر نیرنگ تو مانند قطره‌ای ناچیز هستند، کسی از مکر تو رهایی نمی‌یابد مگر آن که خدا او را رستگار سازد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گفت امیر او را که این‌ها راست است |  | لیک بخش تـو از این‌ها کاست است |
| صد هـزاران چـون مـرا تـو ره زدی |  | حفـره کـردی در خـزینـه آمدی |
| بـا خـدا گفتـی شنیـدی رو بـرو |  | من کـه بـاشم پیش مکـرت ای عدو |
| کـه رهـد از مکـر تـو ای مـختصم |  | غـرق طـوفـانیــم الامـن عصم |

ابلیس در جواب گفت: آب از سرچشمه، گل آلود است، آنان را من گمراه نکرده‌ام بلکه اصل و سرشت آن‌ها بد بوده است من نیکان را به سوی خیر و بدان را به سوی بدی رهبری می‌کنم، مانند باغبان که شاخه‌های خشک را می‌برد و شاخه‌های‌تر را پرورش می‌دهد، اصل من نیک بوده است، مطابق همان سرشت نیک ترا بیدارکردم:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گـر تـو را بیـدار کردم بهر دین |  | خوی اصل من همینست و همین |

در اینجا امیر معاویه س به سوی خدا متوسل می‌شود و از پروردگار خود می‌خواهد که او را از مکر ابلیس لعین رهایی بخشد می‌گوید: خدایا، به فریادم برس اگر این دشمن قسم خورده و حیله‌گر، افسونش را بیشتر بر من بخواند گلیم مرا می‌رباید و مرا بر خاک سیاه می‌نشاند، من به حجت و دلیل با او بر نمی‌آیم، آدم که علم اشیاء را از تو آموخته بود، مانند ماهی به دام این صیاد مکار گرفتار شد و به بارگاهت ناله و زاری می‌کرد و آمرزش می‌طلبید، در گفتار سحر آمیز این ساحر صدها هزار شر نهفته است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تا چه دارد این حسود انـدر کـدو |  | ای خــدا فریاد ما رس زیـن عدو |
| انـدرون هـر حدیـث او شـر است |  | صد هزاران سحر در او مضمر است |

سپس امیر س رو به ابلیس می‌کند و می‌گوید: ای ابلیس، فتنه جو، دیگر حجت و دلیل را کنار بگذار و راز این کار را آشکار کن:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ای ابلیس خلق سـوز فتنـه جـو |  | بـر چیـم بیدار کـردی راست گو |
| زانـکه حجت در نـگنجد با منی |  | هین غرض را در میان نه بی‌فنی |

باز هم ابلیس، به بهانه‌جویی و حجت‌بازی می‌پردازد و می‌گوید:

 هر کس نسبت به دیگری بدگمان باشد هرگز دلایلش را نمی‌پذیرد، انسان‌ها گناه خود را به حساب من می‌گذارند در صورتی که تقصیر خود آنهاست که از نفس خود پیروی می‌کنند و بـه دام بلا گرفتار می‌گردند. بار دیگر امیر او را تحت فشار قرار داد و گفت: تا راستش را نگویی از چنگ من رهایی نمی‌یابی:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| راست گو تـا وارهی از چنگ مـن |  | مـکـر ننشانـد غبـار جنـگ مــن |
| تـو چـرا بیـدار کردی مر مـرا |  | دشمن بیــداریـی تـو ای دغــا |
| همچو خشخاشی همه خواب‌آوری |  | همچو خمری عقل و داش می‌بری |
| چار میخت کرده‌ام مـن راستگو |  | راسـت را دانم تـو حیلت‌ها مـجو |

آخر ابلیس، چون چاره‌ای نیافت لب به سخن گشود و حقیقت را این گونه اظهار داشت، آری راستش این است که تو را به خاطر این بیـدار کردم تا از نماز جماعت پشت سر پیامبر ج عقب نمانی، زیرا می‌دانستم اگر نماز جماعت از تو فوت شود، این جهان برایت تنگ و تاریک می‌شود و به خاطر از دست رفتن نماز جماعت چنان به ناله و زاری می‌پردازی و اشک می‌ریزی که این سوز و گداز و حسرت تو برای من سنگین‌تر از آن است که جماعت را دریابی (زیرا دعا مغز عبادت است) راستش من حسودم و کارم دشمنی است از روی حسد و عـداوت دست بـه چنیـن کاری زدم تـا شـاهد آه و نـاله و تـأسف و نیایش تو نباشم و این موهبت را از تو بگیرم.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گـر نـاز از وقـت رفتـی مـر تــرا |  | این جهان تاریک گشـتی بی‌ضیا |
| گر نمازت فوت می‌شـد آن زمـان |  | مـی‌زدی از درد دل، آه و فغـان |
| آن تـأسـف آن فـغـان و آن نیــاز |  | در گذشتی از دو صد ذکر و نماز |
| مـن تـو را بیـدار کـردم از نهیـب |  | تا نسوزانـد چنین آهـی حجیب |
| تـا چنان آهـی نباشـد مـر تــرا |  | تـا بـدان راهـی نباشـد مر تــرا |
| من حسودم از حسد کردم چنین |  | من عدوم کار من مکرست و فن |

آنگاه امیر گفت: اکنون راست گفتی، تو لایق همچنین کاری هستی تـو مـانند عنکبوتی کـه مگـس شـکار می‌کنـد، خـود را بیشتر زحمت مده، من مگس نیستم، باز شکاری هستم، عنکبوتی چون تو کجـا می‌توانـد گرد مـن بتند، کار تو ای نفرین شده، این است که انسان‌ها را از خیر و نکویی باز داری و آنجا که عاجز بمانی آن‌ها را از خیر برتر به سوی ادنی‌تر بکشانی، لعنت بر تو باد، از چشمـم دور شـو، دیگر رنگت را نبینم:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گـفت اکنون راست گفتی صادقی |  | از تـو ایـن آیـد تـو این را لایقـی |
| عنکبوتی تـو مـگـس داری شکار |  | من نیم ای سگ، مگس زحمت میار |
| بــاز اسپیدم شـکـارم شـه کـنـد |  | عنکبوتی کی بـه گـرد مـن تنــد |
| کار تو ایـن است ای دزد لـعیــن |  | سوی دوغ آری مگس را زانـگبین |
| رو مگـس می‌گیـر تـا تـانـی هـلا |  | سوی دوغی زن مگسها را صـلا([[135]](#footnote-135)) |

امير معاويه س از زبان حضرت علی س

در پایان، به عنوان حسن ختام، دیدگاه امیر المومنین سیدنا علی ابن ابی طالب س را در مورد شخصیت امیر معاویه س می‌آوریم تا بر همگان روشن شود که امیر معاویه س از نظر حضرت علی س دارای چه مقام و جایگاهی بود، برای این منظور بهتر است به سراغ کلام علیس در نهج البلاغه برویم، ایشان در خـطبه 122 در حـق امیـر معـاویه س و سـپاهیانش می‌فرماید:

«إنما أصبحنا نقاتل إخواننا في الإسلام على ما دخل فيه من الزيغ والاعوجاج». «امروز با برادران مسلمان خود بر اساس شبهه و تأویل می‌جنگیم».

در جایی دیگر می‌فرماید:

«والظاهر أن ربنا واحد ونبينا واحد ودعوتنا في الإسلام واحدة ولا نستزيدهم في الإيمان بالله والتصديق برسوله ولا يستزيدونا...»([[136]](#footnote-136)). «ظاهر است که پروردگار ما و آنان یکی است و پیامبرمان یکی است و دعوت ما به اسلام یکی است نه ما بیش از ایمان به خدای بزرگ و گواهی به پیامبری پیامبر او از آنان چیزی می‌خواستیم و نه آنان جز این از ما چیزی می‌خواستند...».

در جایی دیگر می‌فرماید:

«باب جنگ بین شما و اهل قبله (مسلمانان) باز شده است».

از گفتار بالا آشکار است که حضرت علی س، امیر معاویه س و یارانش را برادران مسلمان خویش می‌دانست. و اختلاف بین یکدیگر را مانند اختلاف دو برادر می‌دانست.

پایان

1. - طبری ج 5 ص165، کامل ابن اثیر ج3ص99، ابن خلدون ج2ص151 ترجمه فارسی نهایة الأرب فی فنون الأدب ج5ص106. [↑](#footnote-ref-1)
2. - نهج البلاغة صبحی صالح خطبه ش92. [↑](#footnote-ref-2)
3. - این مطلب را خود حضرت علی س بیان داشته است آن جا که می‌فرماید: «قبضت كفى فبسطتموها ونازعتكم يدي فجاذبتموها». (دستم را بر هم نهادم شما آن را باز کردید و به سوی خود کشیدید) نهج البلاغة صبحی صالح خطبه 137. [↑](#footnote-ref-3)
4. - طبری ج5 ص158. [↑](#footnote-ref-4)
5. - طبری ج5 ص158- نهج البلاغة صبحی ص168. [↑](#footnote-ref-5)
6. - ابن حزم، الملل والنحل 4/160. [↑](#footnote-ref-6)
7. - نهج البلاغة صبحی نامه 58 با ترجمۀ محمد جواد شریعت. [↑](#footnote-ref-7)
8. - نهج البلاغة خ122. [↑](#footnote-ref-8)
9. - نهج البلاغة خ173. [↑](#footnote-ref-9)
10. - نهج البلاغة خ206. [↑](#footnote-ref-10)
11. - طبرانی. [↑](#footnote-ref-11)
12. - فروع کافی ج8 ص209 نقل از «الشیعة والتشیع». [↑](#footnote-ref-12)
13. - ابو سفیان در غزوه یرموک رجز خوان لشکر اسلام بود و آنان را به جنگ تحریک می‌کرد، اسد الغابة ج3ص11. [↑](#footnote-ref-13)
14. - ابن حجر: الإصابة ج3ص413 مکتبة التجاریة الکبری 1939 اسد الغابة ج1ص3. [↑](#footnote-ref-14)
15. [ [↑](#footnote-ref-15)
16. - ابن حجر: الإصابة ج3ص413 مکتبة التجاریة الکبری 1939 اسد الغابة ج1. [↑](#footnote-ref-16)
17. - علامه ابن کثیر: البدایة والنهایة ج8ص118، مطبعه کردستان العلمیة، مصر، 1348. [↑](#footnote-ref-17)
18. - ابن کثیر: البدایة والنهایة ج8ص21، 1935م. [↑](#footnote-ref-18)
19. - ابن حجر: الإصابة ج3ص412، چاپ مصر، 1348 هـ ق. [↑](#footnote-ref-19)
20. - جمال الدین یوسف: النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و القاهرة ج1ص154 چاپ ادارة الثقافه والإرشاد القومی مصر ـ مجمع الزوائد و منبع الفوائد ج9ص377 چاپ دار الکتب بیروت 1967 ـ ابن عبدالبر: الاستیعاب تحت الإصابة ج3ص245، مکتب التجاریة الکبری 1939 ـ البدایة والنهایة ج8ص21 چاپ مصر 1348. [↑](#footnote-ref-20)
21. - ابن حزم: جوامع السیره ص 27. [↑](#footnote-ref-21)
22. - جامع ترمذی ج2ص247 سعید قرآن محل کراچی. ابن کثیر: اسد الغابه ج4ص386 چاپ مکتبة اسلامیه تهران 1384هجری. حافظ خطیب: تاریخ بغدادی ج1ص208 جاپ دار الکتب بیروت. [↑](#footnote-ref-22)
23. - مسند احمد ج4ص127، البدایة والنهایة ج8 ص84 دار احیاء التراث العربی چاپ اول 1417 و ابن عبدالبر: الاستیعاب تحت الإصابة ج3 ص381 ایضاً مجمع الزوائد ج9 ص356 و کنز العمال ج7 ص87 به نقل از ابن النجار ـ چاپ دایرة المعارف حیدر آباد دکن 1314 هجری. [↑](#footnote-ref-23)
24. - البدایة والنهایة ج8 ص84، دار احیاء التراث العربی چاپ اول 1417هجری. [↑](#footnote-ref-24)
25. - مجمع الزوائد و منبع الفوائد ج9 ص356، بیروت و «النجوم الزاهره» ج1 ص134 چاپ مصر. [↑](#footnote-ref-25)
26. - البدایة والنهایة ج8ص85 چاپ اول، دار احیاء التراث العربی بیروت 1417 هجری ـ ابن حجر: الإصابة ج3ص413 چاپ مصر ـ نیز مجمع الزوائد ج9ص355 و356 چاپ بیروت و فیه رواه احمد و الطبرانی في الاوسط و الکبیر و رجال احمد و ابن یعلی رجال الصحیح و مسند احمد ج4ص101. [↑](#footnote-ref-26)
27. - همان منبع قبلی. [↑](#footnote-ref-27)
28. - امام ابو الحسن علی حسنی ندوی: المرتضی (اردو) ص323. [↑](#footnote-ref-28)
29. - مجمع الزوائد و منبع الفوائد ج9ص356 مطبوعه بیروت: وفیه: رواه الطبراني والبزار باختصار ورجاله ثقات في بعضهم خلاف وشیخ البزار ثقة وشیخ الطبرانی لـم یوثقه إلا الذهبی في الـمیزان ولیس فیه جرح مفسر ومع ذلك فهو حدیث منکر ـ ایضاً حافظ ذهبی: تاریخ الإسلام ج2ص319 (با توجه به تحلیل بالا این روایت ضعیف است) [↑](#footnote-ref-29)
30. - حافظ ذهبی: تاریخ الإسلام ج2ص193. [↑](#footnote-ref-30)
31. - ابن عبدالبر: الاستیعاب تحت الإصابة ج3ص377 چاپ مصر. [↑](#footnote-ref-31)
32. - ابن عبدالبر: الاستیعاب تحت الإصابة ج3ص377 چاپ مصر. [↑](#footnote-ref-32)
33. - ابن حجر: الإصابة ج3ص414 چاپ مصر. [↑](#footnote-ref-33)
34. - حضرت عمر س وقتی وارد شام شد در حق امیر معاویه گفت: «این کسرای عرب است» اسد الغابة ج 5 ص222، دار إحیاء التراث العربی چاپ اول 1416ـ مترجم. [↑](#footnote-ref-34)
35. - حافظ ابن کثیر: البدایة والنهایة ج 8ص131 مصر. [↑](#footnote-ref-35)
36. - حافظ ابن کثیر: البدایة والنهایة ج 8ص131 مصر. [↑](#footnote-ref-36)
37. - ابن حجر: الإصابة ج3ص412 و صحیح بخاری ج1ص531 دهلی 1357هجری. [↑](#footnote-ref-37)
38. - بیهقی: سنن کبری ج3 ص26 چاپ حیدرآباد دکن 1356هجری. [↑](#footnote-ref-38)
39. - ابن کثیر: البدایة والنهایة ج8ص135 چاپ مصر ـ ابن اثیر: تاریخ کامل ج4ص5 ـ ابن حجر: الإصابة ج3ص413 چاپ مصر. [↑](#footnote-ref-39)
40. - جامع ترمذی ج 2ص247 چاپ کراچی. [↑](#footnote-ref-40)
41. - ابن کثیر: البدایة والنهایة ج8ص135 چاپ مصر. [↑](#footnote-ref-41)
42. - ابن کثیر: البدایة والنهایة ج8ص چاپ مصر. [↑](#footnote-ref-42)
43. - حافظ ابن کثیر: البدایة والنهایة ج8ص135ـ جلال الدین سیوطی: تاریخ خلفا ص49چاپ پاکستان. [↑](#footnote-ref-43)
44. - ابن عبدالبر: الاستیعاب تحت الإصابة ج3ص383 چاپ مصر ـ حافظ ابن کثیر: البدایة والنهایة ج8 ص139. [↑](#footnote-ref-44)
45. - ابن کثیر: البدایة والنهایة ج8 ص139. [↑](#footnote-ref-45)
46. - ابن کثیر: البدایة والنهایة ج8 ص 139 چاپ مصر. [↑](#footnote-ref-46)
47. - ابن عبدالبر:الاستیعاب تحت الإصابة ج3ص375 و376 و دیگر کتب تاریخ. [↑](#footnote-ref-47)
48. - علامه ابن خلدون: تاریخ ابن خلدون ج1ص467، چاپ دارالکتاب اللبنانی بیروت 1956 میلادی. [↑](#footnote-ref-48)
49. - تاریخ ابن خلدون ج2 ص1008 چاپ بیروت. [↑](#footnote-ref-49)
50. - حافظ ذهبی: العبرص ج1ص129 چاپ دولت کویت1960م همچنین تاریخ ابن خلدون ج2ص1008 چاپ بیروت. [↑](#footnote-ref-50)
51. - مقدمه ابن خلدون: ص453 چاپ بیروت. [↑](#footnote-ref-51)
52. - صحیح بخاری ج1ص410 چاپ دهلی. [↑](#footnote-ref-52)
53. - جمال الدین یوسف: النجوم الزاهره ج1ص85 مصر. [↑](#footnote-ref-53)
54. - حافظ ذهبی: العبر ج1ص34 چاپ کویت. [↑](#footnote-ref-54)
55. - جمال الدین یوسف: النجوم الزاهره ج1ص92. [↑](#footnote-ref-55)
56. - حافظ ابن کثیر: البدایة والنهایة ج7ص127مصر. [↑](#footnote-ref-56)
57. - حضرت علی معتقد بود که اهل شام اول از ولی امر اطاعت و با او بیعت کنند، سپس که اوضاع به حالت عادی برگشت به دستگیری قاتلان اقدام خواهد نمود و به آنان که خواستار مجازات فوری قاتلان بودند گفت: برادران! آنچه شما می‌دانید من نیز می‌دانم ولی با گروهی که فعلاً بر ما تسلط دارند چه می‌توانم بکنم، اما گروه مخالف می‌گفت: ابتدا قاتلان رامجازات کنید یا به ما تحویل دهید، تا زمانی که آن‌ها را نزد خود پناه داده اید با شما بیعت نخواهیم کرد. «الإصابة في تمییز الصحابة ج 2، مترجم». [↑](#footnote-ref-57)
58. - تاج العروس ج7ص 208ـ چاپ دارلیبی- بنغازی. [↑](#footnote-ref-58)
59. - حافظ ذهبی: العبر ج1ص38 چاپ کویت. [↑](#footnote-ref-59)
60. - حافظ ذهبی: العبر ج1ص40 چاپ کویت. [↑](#footnote-ref-60)
61. - ابن عبدالبر: الاستیعاب تحت الإصابة ج3ص376 چاپ مصر. [↑](#footnote-ref-61)
62. - حافظ ذهبی: العبر ج1ص48 چاپ کویت. [↑](#footnote-ref-62)
63. - منبع الفوائد ص843 چاپ مدینه منوره، صحیح بخاری ج1 ص373-372 چاپ دهلی. [↑](#footnote-ref-63)
64. - مقدمه ابن خلدون ص475 چاپ بیروت. [↑](#footnote-ref-64)
65. - مسعودی، ترجمه فارسی مروج الذهب ج2ص5 چاپ چهارم 1370. [↑](#footnote-ref-65)
66. - البدایة والنهایة ج8 ص121 چاپ مصر ـ در کتب شیعه نیز آمده که حضرت علی س فرمود: «سوگند به خدایی که جانم در دست اوست معاویه از دنیا نخواهد رفت تا آنکه این امت به (فرمانروایی) او اتفاق کنند» (والذی نفسی بیدی لن یهلك حتی تجتمع علیه هذه الأمة) بحارالأنوار ج41ص298و304 مترجم به نقل از کتاب: سیمای کارگزاران علی. [↑](#footnote-ref-66)
67. - ابن کثیر: البدایة والنهایة ج8ص42. [↑](#footnote-ref-67)
68. - ابن کثیر: البدایة والنهایة ج 8. [↑](#footnote-ref-68)
69. - النجوم الزهره ج1ص134 [↑](#footnote-ref-69)
70. - حافظ ابن کثیر: البدایة والنهایة ج 8ص127. [↑](#footnote-ref-70)
71. - مقدمه ابن خلدون: 454چاپ بیروت. [↑](#footnote-ref-71)
72. - ابن حزم: جوامع السیره ص 348 همچنین سیوطی: تاریخ الخلفاء149چاپ پاکستان. ـ بخارا نیز در همین عصر به دست قتیبه بن مسلم فتح شد (ر.ک تاریخ بخارا- مترجم) [↑](#footnote-ref-72)
73. - این جدول با استفاده از کتاب «العبر في خبر من غیر» تالیف ذهبی ج1چاپ کویت و کتب دیگر ترتیب داده شده است. [↑](#footnote-ref-73)
74. - ابن حجر: الإصابة البداية والنهاية، ابن اثیر و غیره. [↑](#footnote-ref-74)
75. - مجمع الزوائد و منبع الفوائد ج 9 ص 355. [↑](#footnote-ref-75)
76. - حافظ ابن کثیر: البداية والنهاية ج 8 ص 119. [↑](#footnote-ref-76)
77. - ابن تیمیه: منهاج السنه ج2 ص219. [↑](#footnote-ref-77)
78. - حافظ ابن کثیر: البداية والنهاية ج8 ص145. [↑](#footnote-ref-78)
79. - حافظ ابن کثیر: البداية والنهاية ج8 ص145. [↑](#footnote-ref-79)
80. - العواصم من القواصم ص205. [↑](#footnote-ref-80)
81. - همان منبع. [↑](#footnote-ref-81)
82. - ابوبکر ابن عربی: العواصم من القواصم ص210. [↑](#footnote-ref-82)
83. - ابن تیمیه: منهاج السنة ج3ص185. [↑](#footnote-ref-83)
84. - ابن تیمیه: منهاج السنة ج3ص189. [↑](#footnote-ref-84)
85. - نهج البلاغة: صبحی صالح خطبه 180 ترجمه محمد جواد شریعت. [↑](#footnote-ref-85)
86. - نهج البلاغة: صبحی صالح خطبه 97 و ترجمه احتجاج طبرسی ج2ص21 (عنوان.احتجاج امیرالمؤمنین با اصحاب خود). [↑](#footnote-ref-86)
87. - مجمع الزوائد و منبع الفوائد ج9ص357. [↑](#footnote-ref-87)
88. - امیر علی تاریخ عرب و اسلام ترجمه فخر داعی ص89 چاپ انتشارات گنجینه 1366. [↑](#footnote-ref-88)
89. - ترجمه فارسی مروج الذهب مسعودی ج2ص33- 35 چاپ چهارم 1370 (با اندک تصرف در عبارات). [↑](#footnote-ref-89)
90. - النجوم الزاهره ج1ص64 حافظ ذهبی: تاریخ اسلام ج2ص323. [↑](#footnote-ref-90)
91. - خطیب بغدادی: تاریخ بغداد ج1ص208 چاپ بیروت. [↑](#footnote-ref-91)
92. - تاریخ طبری (عربی) ج2ص157 چاپ حیدر آباد دکن ترجمه فارسی ج7ص2901 همچنین از ایشان نقل شده است که می‌گفت: «اندر خشم صبر کنید تا فرصت یابید و چون فرصت یافتید و توانا شدید عفو کنید» (کیمیای سعادت ـ مترجم). [↑](#footnote-ref-92)
93. - ابن اثیر: کامل ج4 ص5. [↑](#footnote-ref-93)
94. - یعقوبی ج2 ص283. [↑](#footnote-ref-94)
95. - ابن عبدالبر: الاستيعاب تحت الإصابة ج3 ص605 چاپ مصر- تاریخ ابن خلدون ج2 ص835 چاپ بیروت. [↑](#footnote-ref-95)
96. - المجر ص 47. [↑](#footnote-ref-96)
97. - ابن اثیر: تاریخ کامل ج 4ص 2 ابن عبدالبر: الاستيعاب تحت الإصابة ج 3ص 380. [↑](#footnote-ref-97)
98. - تاریخ ابن خلدون ج 2ص 835 چاپ بیروت. [↑](#footnote-ref-98)
99. - مجمع الزوائد و منبع الفوائدج 9ص 357. [↑](#footnote-ref-99)
100. - سیوطی: تاریخ الخلفاء ص 154. [↑](#footnote-ref-100)
101. - مشکوة المصابیح: باب الأمان ص 347 به روایت ابوداود و ترمذی. [↑](#footnote-ref-101)
102. - حافظ ابن کثیر: البداية والنهاية ج 8 ص 126. [↑](#footnote-ref-102)
103. - ترمذی ابواب الزهد به نقل از تاریخ اسلام، از شاه معین الدین ندوی ج 2 ص 43 چاپ هند. [↑](#footnote-ref-103)
104. - تاریخ اسلام ذهبی ج 2 ص 321-322. [↑](#footnote-ref-104)
105. - الفتح الربانی- علی ترتیب مسند الإمام احمد ص 357 ج 22. [↑](#footnote-ref-105)
106. - حافظ بن کثیر: البداية والنهاية ج8 ص134. [↑](#footnote-ref-106)
107. - حافظ بن کثیر: البداية والنهاية ج 8ص 135. [↑](#footnote-ref-107)
108. - حافظ ابن کثیر: البداية والنهاية ج 8ص124-125. [↑](#footnote-ref-108)
109. - ابن حزم: جوامع السیرة ص320. [↑](#footnote-ref-109)
110. - ابن حجر: الإصابة في تمييز الصحابة ج 1ص22. [↑](#footnote-ref-110)
111. - ابن حزم: جوامع السیرة ص277 سیوطی: تاریخ الخلفاء ص149. [↑](#footnote-ref-111)
112. - ابن حجر: الإصابة ج 3 ص413. [↑](#footnote-ref-112)
113. - ابن کثیر: البداية والنهاية ج8 ص140 (در دعاهای ماثوره از حضرت رسول اکرم ج نقل شده است که می‌فرمود: «اللهم إني أعوذ بك من خليل ماكر عيناه ترياني وقلبه يرعاني إن رأى حسنة دفنها وإن رأى سيئة أذاعها» «ای الله به تو پناه می‌برم از دوست مکار و حیله گر که چشمانشان به من می‌نگرد (همواره من را زیر نظر دارد» کو قلبش مرا می‌درد اگر خوبی از من ببیند آن را پنهان می‌کند و اگر بدی ببیند آن را شایع می‌کند. (مترجم ـ به نقل از مناجات مقبول) [↑](#footnote-ref-113)
114. - همان منبع ج8 ص141 ـ سپس ابن اثیر گفته او را این گونه نقل می‌کند: گفته‌اند هر که آرزوی دیدار خدا کند خدا دیدار او را دوست می‌دارد، بار خدایا، من خواهان دیدار توام پس دیدار مرا دوست بدار و کار مرگ بر من خجسته گردان (تاریخ کامل، ترجمه محمد حسین روحانی ج5 ص2167 انتشارات اساطیر چاپ اول 1372 ـ مترجم) [↑](#footnote-ref-114)
115. - ابن عبدالبر: الاستيعاب تحت الإصابة ج 3ص378- ابن اثیر: تاریخ الکامل ج 4ص2. ابن کثیر: البداية والنهاية ج8ص141 ابن اعثم کوفی: الفتوح (فارسی) فصل پنجم ص818 انتشارات انقلاب اسلامی1372. [↑](#footnote-ref-115)
116. - ابن حجر: الإصابة ج3ص414، ابن خلدون ج3ص42بیروت. [↑](#footnote-ref-116)
117. - ابن عبدالبر: الاستيعاب تحت الإصابة ج3ص378. [↑](#footnote-ref-117)
118. - ابن اثیر: تاریخ کامل ج4ص5. [↑](#footnote-ref-118)
119. - عبارت بالا از کتاب تاریخ سیاسی اسلام ترجمه ابوالقاسم پاینده نقل شده است که مولف این کتاب به نقل از الفخری در کتاب خود آورده است. ر.ک. تاریخ سیاسی اسلام ج 1ص346چاپ هفتم1371. [↑](#footnote-ref-119)
120. - محلی از مسجد که مخصوص خلیفه یا امام می‌ساختند که در حال نمازگزاردن در آنجا بایستد و از دسترس بدخواهان دور باشد، نقل از فرهنگ عمید- (مترجم) [↑](#footnote-ref-120)
121. - اشاره به واقعه‌ای است که در صفحات گذشته بیان شد- (مترجم) [↑](#footnote-ref-121)
122. - ابن طقطقی: الفخری ص129 چاپ دارالثقافة الاسلامیة- لاهور [↑](#footnote-ref-122)
123. \* از اینجا تا پایان کتاب توسط مترجم افزوده شده است. [↑](#footnote-ref-123)
124. - ترجمه فارسی مروج الذهب ج2 ص39. ابن کثیر می‌نویسد: معاویه از روزی که مسلمان شد به عنوان کاتب وحی منتخب شد.(البداية والنهاية ج8 ص85-مترجم) [↑](#footnote-ref-124)
125. - همان منبع صفحات 39 و40. [↑](#footnote-ref-125)
126. - معاویه و تاریخ، اثر محمد بن عقیل حضرمی ترجمه عطاردی،انتشارات مرتضوی چاپ دوم1364. [↑](#footnote-ref-126)
127. - امیر علی، تاریخ عرب و اسلام، ترجمه فخر داعی گیلانی ص 88 انتشارات چاپ سوم 1366. [↑](#footnote-ref-127)
128. - امیر علی، تاریخ عرب و اسلام، ترجمه فخر داعی گیلانی ص 89 انتشارات چاپ سوم 1366. [↑](#footnote-ref-128)
129. - عبدالحسین زرین کوب «بامداد اسلام» ص 114 تا 118 با تخلیص، انتشارات امیر کبیر چاپ پنجم 1362. [↑](#footnote-ref-129)
130. - و 3- به این دو جمله متضاد توجه کنید. [↑](#footnote-ref-130)
131. - مرتضی مطهری، سیری در سیره ائمه اطهار. [↑](#footnote-ref-131)
132. - ابو محمد احمد بن علی - معروف به ابن اعثم کوفی ترجمه الفتوح فصل پنجم ص810تا818انتشارات انقلاب اسلامی1372. [↑](#footnote-ref-132)
133. - تاریخ سیاسی اسلام، دکترحسن ابراهیم حسن ج1ص346. [↑](#footnote-ref-133)
134. - مختصر تاریخ عرب، اثر دکتر فیلیپ حتی ص80 ناشر دار العلم للملایین بیروت 1946میلادی. [↑](#footnote-ref-134)
135. - مولانا جلال الدین رومی، مثنوی معنوی دفتر دوم، مأخذ قصه: قصص الأنبیاء ثعلیب و «البیان والتبیین» ج3 ص110. [↑](#footnote-ref-135)
136. - نهج البلاغة: نامه58. [↑](#footnote-ref-136)